

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توقيت

سلسله دروس خارج مركز تخصصى مهدويت

نجم الدين طبرى

سرشناسه	: طیبسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	: توقیت : سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت/نجم‌الدین طیبسی.
مشخصات نشر	: قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۰ص.
شابک	: 978-600-8372-38-7
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: مهدویت-- انتظار-- احادیث
موضوع	: *Waiting -- Hadiths -- Mahdism
موضوع	: محمدین حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت -- احادیث
موضوع	: Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation-- Hadiths
موضوع	: آخرالزمان (اسلام) -- احادیث
موضوع	: End of the world (Islam) -- Hadiths
شناسه افزوده	: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	: ۴BP/۲۲۴/۹ت ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	: ۳۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۲۹۹۹۸



توقیت

- مؤلف: نجم‌الدین طیبسی
- ناشر: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت
- صفحه‌آرا: رضا فریدی
- طراح جلد: عباس فریدی
- نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۹۷
- مجری چاپ: گروه فرهنگی آثار غدیر
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۳۸-۷
- شمارگان: هزار نسخه
- قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهدا/کوچه امار (۲۲)/بن بست شهید علیان، پ ۲۴/ص: پ ۱۱۹-۳۷۱۳۵، تلفن: ۰۴۰۰۱۴۴۵۰/۳۷۸۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۳)/فاکس: ۰۲۵-۳۷۳۷۱۶۰

- www.mahdi313.ir
- entesharatmarkaz@chmail.ir

فهرست مطالب

- مقدمه ناشر ۱۱
- مقدمه نویسنده ۱۳
- فصل اول: روایات نهی از توقیت ۱۵**
- جلسه اول ۱۶**
- مقدمه ۱۶
- معنای لغوی و اصطلاحی توقیت ۱۶
- روایات نهی از توقیت ۱۷
- روایت اول: ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام ۱۷
- بررسی سند ۱۸
- دلالت روایت ۱۹
- جلسه دوم ۲۲**
- روایت دوم: عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام ۲۲
- دلالت روایت ۲۳
- روایت سوم: زراره از امام باقر علیه السلام ۲۶
- بررسی سند ۳۱

- ۳۱ دلالت روایت
- ۳۲ نظریه علامه مجلسی و احتمالات روایت
- جلسه سوم**..... ۳۴
- ۳۴ روایت چهارم: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام
- ۳۴ بررسی سند
- ۳۶ روایت پنجم: احمد بن محمد بن خالد از امام صادق علیه السلام
- ۳۶ بررسی سند
- ۳۷ دلالت روایت
- جلسه چهارم**..... ۳۹
- ۳۹ روایت ششم: فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام
- ۴۰ بررسی سند
- ۴۲ دلالت روایت
- جلسه پنجم**..... ۴۵
- ۴۵ روایت هفتم: علی بن یقظین از امام کاظم علیه السلام
- ۴۶ بررسی سند
- ۴۷ دلالت روایت
- جلسه ششم**..... ۵۲
- ۵۲ روایت هشتم: ابراهیم بن مهزم از امام صادق علیه السلام
- ۵۲ بررسی سند
- ۵۳ دلالت روایت
- ۵۴ روایت نهم: ابوالمرهف از امام باقر علیه السلام
- ۵۶ بررسی سند
- ۵۶ دلالت روایت

جلسه هفتم..... ۵۸

روایت دهم: هارون بن عنتره از امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۵۸

بررسی سند..... ۵۹

دلالت روایت..... ۵۹

روایت یازدهم: محمد بن نعمان از امام صادق علیه السلام..... ۶۰

بررسی سند و بحثی پیرامون تحف العقول..... ۶۰

دلالت روایت..... ۶۲

جلسه هشتم..... ۶۳

روایات دیگر در موضوع عدم توقیت..... ۶۳

روایت دوازدهم: محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام..... ۶۳

روایت سیزدهم: ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام..... ۶۴

روایت چهاردهم: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام..... ۶۴

روایت پانزدهم: توقیع امام زمان علیه السلام..... ۶۴

روایت شانزدهم: منذر جوّاز از امام صادق علیه السلام..... ۶۵

جمع بندی..... ۶۵

فصل دوم : علم اهل بیت علیهم السلام به زمان ظهور..... ۶۷

جلسه نهم..... ۶۸

مقدمه..... ۶۸

اقوال در این مساله..... ۶۸

قائلین به علم اهل بیت به زمان ظهور..... ۶۸

الف. سیدمرتضی علم الهدی..... ۶۹

ب. شیخ طوسی..... ۶۹

- ج. سید محمد تقی موسوی ۶۹
- د. آیت الله بهجت ۷۰
- ه. آیت الله ناصر اصفهانی ۷۰
- و. آیت الله جوادی آملی ۷۱
- جلسه دهم** ۷۶
- ادله نفی علم اهل بیت به زمان ظهور ۷۶
- روایت اول: دعبل خزاعی از امام رضا علیه السلام ۷۶
- قیام به هنگام شنیدن نام قائم ۸۰
- جلسه یازدهم** ۸۲
- بررسی سند ۸۲
۱. عبدالسلام هروی ۸۲
۲. دعبل بن علی خزاعی ۸۴
- دلالت روایت ۸۵
- جلسه دوازدهم** ۸۶
- روایت دوم: مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام ۸۶
- بررسی سند ۸۷
- دلالت روایت ۸۸
- جلسه سیزدهم** ۸۹
- روایت سوم: محمد بن حنفیه ۸۹
- بررسی سند ۹۱
- دلالت روایت ۹۲
- منافات نداشتن بین علم امام و ندانستن زمان ظهور ۹۲
- جمع بندی ۹۳

۹۴	فصل سوم: موضع علما نسبت به توقیت.....
۹۵	جلسه چهاردهم.....
۹۵	عالمانی که توقیت کرده‌اند.....
۹۵	۱. آلوسی شافعی.....
۹۶	۲. محمدبن محمد شعیری.....
۹۸	۳. خواجه طوسی.....
۹۹	جلسه پانزدهم.....
۹۹	عالمانی که نفی توقیت کرده‌اند.....
۹۹	۱. نعمانی.....
۱۰۱	۲. شیخ صدوق.....
۱۰۱	۳. شیخ طوسی.....
۱۰۲	پاسخ به یک اشکال.....
۱۰۳	جلسه شانزدهم.....
۱۰۳	۴. علامه مجلسی.....
۱۰۵	جلسه هفدهم.....
۱۰۵	روایت ابراهیم بن عبدالله از امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۱۴	جلسه هجدهم.....
۱۱۴	توضیح و نقد کلام مرحوم بهجت.....
۱۱۶	جمع بندی.....
۱۱۷	منابع.....

بسیار

مقدمه ناشر

مسئله «مهدویت» از مسائل اساسی اندیشه اسلامی بوده و طبق روایات پیشوایان دین، معرفت امام معیار زندگی و منش آدمی می‌باشد و زندگی و مرگ سعادت‌مندان و دوری از زندگی ضلالت و در مسیر گمراهی و مرگ جاهلانه پیوندی ناگسستنی با معرفت امام دارد. بایستگی تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون اندیشه مهدویت و ضرورت پرداخت علمی و روزآمد به باورداشت آموزه مهدویت و پیامدهای آن به فراخور شرایط کنونی و نیز لزوم آسیب‌شناسی در حوزه معارف مهدویت، به منظور تبیین عرضه صحیح و دفاع معقول از اندیشه مهدویت و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت قدسی این اندیشه از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار است. به ویژه که این اندیشه تابناک از ناحیه مدعیان دروغین و رهنان اعتقادی از دیرباز مورد هجوم قرار گرفته و به پیرایه‌های ناصواب گرفتار شده است که گاه در قالب جریان انحرافی بروز کرده و گاه با تطبیق و توقیت‌های ناروا جامعه دینی را دچار چالش کرده است و در نتیجه به اختلافات و تفرقه و گاه پیدایش فرقه‌های باطل منجر شده است. در این رابطه، مرکز تخصصی مهدویت - که در راستای تحقیق، تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است - اقدام به برگزاری «درس خارج مهدویت»

نمود تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی را فراروی علاقه‌مندان بگشاید. پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث «درس خارج مهدویت» است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طبعی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون شده و به صورت کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم شمرده و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، اعلام می‌دارم. امید است انتشار این اثر، به شکل حاضر - که گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل‌تر و انجام پژوهش‌های دیگر در این حوزه می‌باشد - مورد رضایت امام مهدی علیه السلام قرار گرفته و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه نویسنده

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. سيما الامام حجة
ابن الحسن المهدي عليه السلام و روحى و ارواح العالمين له الفدا.

مجموعه حاضر خلاصه از یکی از عناوین بحثهای خارج مهدویت
حقیر است که در حوزه مقدّس قم پیرامون حکم توقیت در قالب سه
پرسش اساسی طرح گردیده است:

۱. جایگاه توقیت و تعیین زمان ظهور در روایات چگونه است؟
 ۲. آیا ائمه علیهم السلام از زمان ظهور آگاهی و اطلاع دارند؟ یا اینکه بحث از
زمان ظهور همانند قیامت است و کسی جز خداوند از آن اطلاع ندارد؟
 ۳. نظر علماء شیعه درباره زمان ظهور چگونه است؟
- تلاش بر این است که در طی سه فصل به سوالات طرح شده پاسخ
داده شود.

در فصل اول روایات نهی از توقیت مطرح و مورد بحث سندی و
دلالی قرار گرفته و به نظر بزرگانی از قدما و معاصرین اشاره و بعضا نقد
و یا توضیح داده شده است و مشخص خواهیم کرد که ائمه طاهرين عليهم السلام
زمانی را برای ظهور قرار نداده اند و نهی از استعجال نموده اند و اگر هم

در روایتی سخن از زمان خاص به میان آمده است باید آن را بر گشایش جزئی و تغییر وضعیت سیاسی و کم شدن فشار به شیعه حمل نمود یا از اخبار بدائیه دانست، یعنی حمل بر بداء شود.

فصل دوم، بحث در مورد علم ائمه علیهم السلام به زمان ظهور است و با توجه به روایت صحیح السند به این نکته پی می‌بریم که به هیچ عنوان کسی، حتی ائمه علیهم السلام نمی‌توانند برای زمان ظهور تعیین وقت نمایند، چرا که زمان ظهور مانند زمان قیامت است و علم آن به دست خداوند است.

در فصل سوم هم خواهیم گفت آنچه از کلام علمای شیعه استفاده می‌شود عدم علم به زمان ظهور بوده و صریحا در عبارت های خود به این مطلب اشاره نموده اند و اگر درباره برخی از عالمان دین بحث از نزدیکی ظهور مطرح شده بنا بر احتمالات بوده است.

این بحثها را یکی از فضلائی درس ما جناب حجت الاسلام آقای مسلم کامیاب با تلاش فراوان جمع آوری و به رشته تحریر در آورده و به اصطلاح تقریر کرده تا دیگران نیز از آن استفاده کنند؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیفزاید.

انه سمیع الدعاء

نجم الدین طبسی - قم مقدس ۹۲ / ۸ / ۲۹

فصل اول:
روایات نهی از توقیت

جلسه اول

مقدمه

یکی از مباحث مورد طرح، سخن از زمان ظهور و تعیین وقت برای ظهور است؛ از این رو تعیین زمان ظهور از ناحیه برخی مدعیان همواره به عنوان یکی از چالش‌های شیعه به حساب آمده است. یکی از مستندات آنست که می‌تواند در مواجهه با این چالش راه‌گشا باشد توصیه‌های حضرت معصومین علیهم‌السلام است که در تکذیب تعیین کنندگان وقت وارد شده است. آنچه در این فصل از آن سخن به میان می‌آید، بررسی و شرح روایات صادره از ائمه معصومین علیهم‌السلام در مورد «توقیت» است که مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

معنای لغوی و اصطلاحی توقیت

از نظر لغت، توقیت از ماده «وقت» بوده و وقت به معنای مقداری از زمان می‌باشد.^۱ توقیت به معنای قرار دادن وقتی برای چیزی است که اختصاص به همان دارد که مراد بیان مقدار مدت و زمان می‌باشد.^۲

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۲.

۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۵، ص ۲۱۲.

اما در اصطلاح - که ما در صدد بحث از آن هستیم - مراد از توقیت، مشخص نمودن وقت برای ظهور امام عصر علیه السلام بیان شده است.^۱

روایات نهی از توقیت

روایت اول: ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ:

يَأْتِيَتْ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَجَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةَ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَيْتُمْ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّرِّو لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛^۲ ابو حمزه ثمالی می گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: ای ثابت! همانا خدای تبارک و تعالی این امر را در سال هفتاد معین کرد. پس چون حسین علیه السلام کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت و آن را تا صد و چهل به تأخیر انداخت. سپس ما به شما خبر دادیم، آن خبر را فاش کردید و از آن پرده برداشتید. بعد از آن خدا برای آن وقتی نزد ما قرار نداد؛ خدا هر چه را بخواهد محو کند و ثابت گذارد و اصل کتاب نزد اوست.

۱. ملاً محمد صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۴.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۲۸. سند غیبت طوسی و مقداری از متن آن متفاوت است. وَ عِنْدَهُ (فضل بن شاذان) عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام.

ابو حمزه می‌گوید: من این حدیث را به امام صادق علیه السلام عرض کردم، حضرت فرمود: چنین بوده است.

بررسی سند

راویان این خبر را می‌توان به سه سند مستقل تفکیک نمود.

الف) علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام؛

ب) محمد بن الحسن عن سهل بن زیاد عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام؛

ج) محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام.

علامه مجلسی رحمته الله این روایت را صحیح می‌داند^۱ و تنها تردید از ناحیه سهل بن زیاد است. برخی مانند نجاشی او را ضعیف الحدیث دانسته اند و برخی دیگر مانند شیخ طوسی او را توثیق نموده‌اند.^۲ می‌توان گفت با توجه به توثیق شیخ طوسی و قرار گرفتن نام او در دو هزار و سیصد و ده روایت از کتب اربعه و دیگر کتب روائی شیعی، واطمینان بزرگانی همچون کلینی بر ایشان می‌توان روایاتش را پذیرفت.^۳ همچنین اعتبار

۱. مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲. خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۹، ص ۳۵۵.

۳. ر.ک: *موسوعة طبقات الفقهاء*، جمعی از مولفین زیر نظر آیت الله سبحانی، ج ۳،

ص ۲۸۲.

آیت الله شبیری زنجانی در این باره می‌فرمایند:

اگر چه وثاقت سهل بن زیاد در بین متأخرین محل خلاف است، لکن به نظر ما و نیز از ثقات است؛ چرا که مرحوم کلینی در «کافی» با آن وضعش روایات فراوانی را «عن

اسناد دیگر، ما را از پرداختن به سهل بن زیاد بی نیاز می‌کند.^۱

دلالت روایت

علامه مجلسی مراد از "وَقْتُ هَذَا الْأَمْرِ" را ظاهر شدن حق توسط یکی از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، غیر از وجود حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ دانسته و مبدا گشایش امور شیعیان در سال هفتاد هجری را از زمان هجرت یا بعثت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذکر می‌کنند. گویا در این رخداد، بدا و تغییر مصلحت الهی، به واسطه کم کاری شیعیان صورت پذیرفته است.

ایشان همچنین مراد از وقایع سال های «هفتاد» و «صد و چهل» را به صورت احتمالی به وقایعی مانند: شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در کربلا، خروج امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ از مدینه و خلافت ایشان، خروج زید بن علی بن الحسین در سال صد و بیست و دو، خروج ابومسلم خراسانی و سقوط بنی امیه، قیام مختار و نهضت علمی و گسترش تشیع در عصر امام

→

عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد» روایت نموده است و این نشانه اعتماد کلینی بر اوست. و اینکه بعضی او را تضعیف کرده‌اند به جهت نقل روایات غلوآمیز توسط او بوده است، در حالی که اولاً نقل روایات به معنای اعتقاد به آنها نیست و ثانیاً در اینکه چه چیزی غلو است مورد اختلاف است، پس تضعیفات مبتنی بر مشاهده‌غلو در بین روایات راوی محل خدشه است. (سید موسی شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۲۱، ص ۶۸۳۶).

همچنین جهت وثاقت ایشان ر.ک: ابو علی حائری، منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۳، ص ۴۲۶.

۱. به عنوان نمونه جهت وثاقت سند (ج)، به ترتیب راویان ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۲۹ و ج ۱۵، ص ۱۹۲ و ج ۱۸، ص ۴۱ و ج ۲، ص ۲۲۳ و ج ۵، ص ۸۹ و ج ۳، ص ۳۸۶.

صالح عليه السلام نسبت می دهند.^١

١. «قيل: و يؤيد كون ابتداء المدة من الهجرة طلب أبي عبد الله الحسين عليه السلام حقه بحوالى السبعين و ظهور أمر أبي الحسن الرضا عليه السلام فيما بعد أربعين و مائة بقليل، انتهى. أقول: ما ذكره لا يستقيم بحساب التواريخ المشهورة إذا كانت شهادة الحسين عليه السلام فى سنة إحدى و ستين، و خروج الرضا عليه السلام إلى خراسان فى سنة مائتين، و يمكن أن يكون ابتداء التاريخ من البعثة، و كان ابتداء خروج الحسين عليه السلام قبل فوت معاوية بسنين، فإن أهل الكوفة خذلهم الله كانوا يرأسونه عليه السلام فى تلك الأيام، و يكون الثانى إشارة إلى خروج زيد بن على فى سنة اثنتين و عشرين و مائة، فمن ابتداء البعثة مائة و خمس و ثلاثون، و هو قريب مما فى الخبر و قد مر أنه كان يدعو إلى الرضا من آل محمد، و أنه كان لو ظفر لوفى.

و الأظهر على هذا أن يكون إشارة إلى انقراض دولة بنى أمية أو ضعفهم و استيلاء أبى مسلم على خراسان، و قد كتب إلى الصادق عليه السلام كتابا يريد البيعة له عليه السلام فلم يقبل لمصالح كثيرة، فقد تسببت أسباب رجوع الأمر إليهم عليهم السلام لكن بسبب تقصير من كتمان الأمر و المتابعة الكاملة تأخر الأمر، و قد كانت بيعة السفاح فى سنة اثنتين و ثلاثين و مائة، و كان دخول أبى مسلم المرو و أخذ البيعة بها فى سنة ثلاثين و مائة، و خروج أبى مسلم إلى خراسان فى سنة ثمان و عشرين و مائة، كل ذلك من الهجرة، فإذا انضم ما بين الهجرة و البعثة إليها يوافق ما فى الخبر موافقة تامة.

و يمكن أن يكون ابتداءه من الهجرة كما هو المشهور، و يكون السبعون إشارة إلى ظهور أمر المختار، فإنه كان مظنة استيصال بنى أمية و عود الحق إلى أهله و إن لم يكن مختار غرضه صحيحا، و كان قتله فى سنة سبع و ستين، و يكون الثانى لظهور أمر الصادق عليه السلام فى هذا التاريخ و انتشار شيعته فى المشارق و المغرب، و خروج جماعة من أقاربه على الخلفاء مع أنه لا ضرورة فى تصحيح هذا الخبر إلى ظهور أمر يدل على ذلك، و لا موافقة السبعين لشهادة الحسين عليه السلام فإنه بيان للتقديرات المكتوبة فى كتاب المحو و الإثبات، و التغييرات الواقعة فيها و إن لم يعلم بكيفيتها و جهتها.

و قيل: هذا من الاستعارة التمثيلية و المقصود أنه لو لا علم الله تعالى الأزلى بقتل الحسين عليه السلام فى وقت كذا لجعل هذا الأمر فى السبعين من الهجرة، و لو لا علمه تعالى

البته ملا محمد صالح مازندرانی بر خلاف نظر علامه مجلسی مراد از سال های هفتاد و صد و چهل را از زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام شمارش می کنند و مراد از (هذا الامر) را ظهور ایشان می دانند.^۱

علامه مجلسی در ادامه بیانات خود می فرماید:

"وقتا عندنا" ای لا نعلمه أو لا نخبر به و لم يؤذن لنا في الإخبار بالأمور البدائية فيه؛^۲

مراد از (وقتا عندنا) این است که، وقت فرمان این امر را نمی دانیم و یا اینکه، مجاز به خبر دادن به شما در امور بدائیه نیستیم.

ملا محمد صالح مازندرانی نیز چنین می گوید:

و لم يجعل الله له بعد ذلك وقتا عندنا أي لم يجعل لنا توقيته بعد ذلك، و لا يجوز لنا اظهار وقته و يَحتمل أن يكون المراد أنه لم يجعل لنا علما بوقته بعد ذلك؛^۳

خداوند اذن بیان وقت را نداده و جایز نیست که آن را آشکار کنیم و شاید مراد این باشد که ما نیز علم به وقت دیگر نداریم و خداوند به ما نیز وقتی را نیاموخته است.

به هرروی این روایت، عدم وقت گذاری در مورد ظهور و هرگونه گشایش را نهی می کند و با توجه به اینکه در این امور احتمال بدا و تغییر مصلحت وجود دارد، نمی توان برای امر ظهور زمان مشخص نمود.

....→

بإذاعة الشيعة الأسرار لجعله في ضعف ذلك، انتهى. و لا يخفى عليك ما فيه بعد ما أحطت خبرا بما ذكرنا في تحقيق البداء»؛ (مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۶).

۱. ر.ک: ملا محمد صالح مازندرانی. شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۴.

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، صص ۱۷۲ - ۱۷۰.

۳. همان.

جلسه دوم

روایت دوم: عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْزَمٌ فَقَالَ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرُنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُ مِنْهُ هُوَ؟ فَقَالَ: يَا مِهْزَمُ! كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ وَهَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَنَجَّى الْمُسْلِمُونَ؛^۱

عبد الرحمن بن کثیر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشستیم بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد: جانم به قربانت؛ به من خبر دهید این امری که در انتظارش هستیم کی واقع می شود؟ فرمود: ای مهزم! دروغ گفتند وقت گذاران و هلاک شدند شتاب کنندگان و نجات یافتند تسلیم شوندگان.

بررسی سند

علامه مجلسی رحمته الله سند این روایت را ضعیف می دانند.^۲

ضعف این روایت از ناحیه علی بن حسان است، زیرا مشترک بین واسطی و هاشمی می باشد البته واسطی ثقه ولی هاشمی تضعیف شده است. و او را با عنوان کذاب ذکر کرده اند. ذکر این نکته لازم است با

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ ابن بابویه، الامامة والتبصرة، ص ۹۵؛ طوسی، الغيبة، ص ۴۲۶.

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۲.

توجه به راوی پس از او، یعنی عبدالرحمن بن کثیر، می‌توان او را همان علی بن حسان هاشمی دانست که در منابع رجالی تضعیف شده است.^۱ اگرچه این روایت ضعیف است ولی با توجه به کثرت این دسته از روایات و مشابهت با دیگر روایات صحیح‌السند در زمینه عدم توقیت، ضعف سند این روایت به پذیرش محتوا آسیبی نمی‌رساند.^۲

دلالت روایت

در مورد بررسی و دلالت این روایت دو عبارت باید شرح داده شود:
۱. کذب الوقاتون؛ ۲. هلک المستعجلون.

علامه مجلسی در تبیین کذب الوقاتون چنین می‌فرماید:

"کذب الوقاتون" ای علی سبیل الحتم، فلا ینافی ما ورد من الأخبار البدائیة، و یحتمل أن یكون المراد بالكذب أنه یحصل فیہ البداء، فتوهم الناس أنه کذب فینسبون الکذب إلیهم لا أنهم کاذبون واقعا، فیمکن أن یقرأ کذب علی بناء المجهول من التفعیل و الأول أظهر؛^۳

مراد از کذب الوقاتون این است که اگر به طور حتمی زمانی را مشخص نمایند تکذیب می‌شوند، پس روایاتی که در آن سال و زمانی مشخص شده

۱. رک: خوئی، معجم رجال‌الحديث، ج ۱۲، ص ۳۳۸. برخی در این روایت از جهت سلمه بن خطاب و عبدالرحمن بن کثیر نیز تشکیک کرده‌اند. نجاشی در مورد سلمه می‌گوید: کان ضعیفا فی حدیثه (رجال نجاشی، ص ۱۸۸) البته به نظر ما روایاتش معتبر است و ضعف در حدیث به معنای عدم وثاقت ایشان نمی‌باشد.
آیت الله خوئی نیز در مورد عبدالرحمن چنین آورده است: «لم تثبت وثاقته»؛ (معجم رجال‌الحديث، ج ۹، ص ۳۴۴).

۲. در کتاب الامامه و التبصره و غیبت شیخ طوسی رحمته الله اسناد متفاوت از کتاب کافی ذکر شده است. (به آدرس‌های قبلی از این دو کتاب رجوع کنید).

۳. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۳.

(مراد سال هفتاد و صد و چهل می‌باشد) جزء اخبار بدائیه می‌باشد و این کلام با آن اخبار منافاتی ندارد؛ چرا که سال‌های ذکر شده به صورت حتم نبوده است.

کذب را به دو گونه می‌توان قرائت نمود؛ اگر به صیغه معلوم بخوانیم مراد از کذب این است که اگر کسانی برای زمان ظهور وقتی مشخص نموده اند و پس از آن بداء حاصل شد عموم مردم خیال می‌کنند که اهل بیت دروغ گفته اند، لذا نسبت کذب به ایشان داده می‌شود و این در حالی است که ائمه علیهم‌السلام زمانی را به دروغ وعده نداده بودند. اما اگر به صورت صیغه مجهول بخوانیم (از باب تفعیل) منظور این است که کسانی که وقت تعیین می‌کنند تکذیب می‌شوند. از بین این دو احتمال، احتمال اول اظهر است.

علامه مجلسی در تبیین هلك المستعجلون می‌گوید:

" و هلك المستعجلون " ای الذین یریدون تعجل ظهور الحق، و یعترضون علی الله و علینا فی تأخیره، و لا یرضون بقضاء الله فی ذلك، و أما ترقب الفرج و الدعاء له فهما مطلوبان، و لذا قال: " و نجا المسلمون " أو المراد بالمستعجلین الذین كانوا یرجون قبل أوان ظهور الحق علی أئمة الجور، و یقتلون فیهلكون و یهلكون فی الدنيا و الآخرة، و قیل: الاستعجال عد الشيء عاجلا بالخروج علی أئمة الضلالة.

احتمال اول: کسانی که در امر ظهور حضرت عجله داشته و بر خداوند و ما اهل بیت اعتراض دارند و به قضاء الهی راضی نمی‌باشند؛ این دسته افراد هلاک شده‌اند.

احتمال دوم: کسانی که قبل از ظهور امام بر ظالمین خروج کنند؛ این

گروه به خاطر عجله کردن، خود را به هلاکت انداخته‌اند.^۱
با توجه به محتوای روایت و بیان علامه مجلسی رحمته الله حداقل تعیین
حتمی برای ظهور جایز نیست. اگرچه در بررسی روایات بعد خواهیم
آورد که حتی تعیین وقت احتمالی نیز از عهده مردم خارج است و حق
چنین کاری را ندارند.

۱. این احتمال نمونه تاریخی هم دارد که بدان اشاره می‌شود. مأمون رقی می‌گوید: خدمت
حضرت صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد، سلام کرد و نشست.
عرض کرد: یا ابن رسول الله! چه قدر شما رؤف و مهربان هستید، شما امام هستید، چرا
از حق خود دفاع نمی‌کنید با اینکه بیش از صد هزار شیعه شمشیر به دست و آماده
دارید؟ فرمود: بنشین خراسانی، خدا جانب تو را رعایت کند.
سپس به کنیزی به نام حنیفه فرمود تنور را روشن کند. تنور افروخته شد. آتش همه جای
تنور را فراگرفت و قسمت بالای آن سفید شد. بعد رو به مرد خراسانی نموده، فرمود:
برو داخل تنور بنشین. خراسانی شروع به التماس نمود که یا ابن رسول الله! مرا به آتش
مسوزان. از جرم من درگذر، خدا از تو بگذرد. فرمود: تو را بخشیدم. در همین موقع
هارون مکی وارد شد در حالی که یک کفش خود را به انگشت گرفته بود، عرض کرد:
السلام علیک یا ابن رسول الله. امام فرمود: نعلین را بیانداز و برو داخل تنور بنشین.
نعلین را انداخت و داخل تنور نشست. امام شروع کرد با خراسانی در مورد جریانهای
خراسان صحبت کردن مثل کسی که در خراسان بوده. بعد فرمود: خراسانی! برو بین
در تنور چه خبر است؟ به جانب تنور رفت؛ دید چهار زانو در تنور نشسته و سپس از
تنور خارج شد و به ما سلام کرد. امام علیه السلام فرمود از اینها در خراسان چند نفر پیدا
می‌شود؟ عرض کرد: به خدا قسم یک نفر هم نیست؛ نه به خدا یک نفر هم پیدا
نمی‌شود. فرمود: ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد. ما
خودمان موقعیت مناسب را بهتر می‌دانیم. (بحار/الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳).

روایت سوم: زرارہ از امام باقر علیہ السلام

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُدَيْدٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیہ السلام قَالَ: سَأَلَهُ حُمْرَانٌ فَقَالَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ لَوْ حَدَّثْتَنَا مَتَى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَسُرَرْنَا بِهِ فَقَالَ يَا حُمْرَانُ إِنَّ لَكَ أَصْدِقَاءَ وَ إِخْوَاناً وَ مَعَارِفَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيمَا مَضَى مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ لَمْ يَكُنْ يَرِغَبُ فِي عِلْمِ أَبِيهِ وَ لَا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ وَ كَانَ لَهُ جَارٌ يَأْتِيهِ وَ يَسْأَلُهُ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ فَحَضَرَ الرَّجُلُ الْمَوْتَ فَدَعَا ابْنَهُ فَقَالَ يَا بَنِيَّ إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ تَزْهَدُ فِيمَا عِنْدِي وَ تَقِلُّ رَغْبَتَكَ فِيهِ وَ لَمْ تَكُنْ تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ وَ لِي جَارٌ قَدْ كَانَ يَأْتِينِي وَ يَسْأَلُنِي وَ يَأْخُذُ مِنِّي وَ يَحْفَظُ عَنِّي فَإِنْ احْتَجَجْتَ إِلَيَّ شَيْءٌ فَأْتِهِ وَ عَرَفَهُ جَارَهُ فَهَلِكُ الرَّجُلُ وَ بَقِيَ ابْنُهُ فَرَأَى مَلِكٌ ذَلِكَ الزَّمَانَ رُؤْيَا فَسَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ هَلَكَ فَقَالَ الْمَلِكُ هَلْ تَرَكَ وَ لَدَا فَقِيلَ لَهُ نَعَمْ تَرَكَ ابْنًا فَقَالَ أَتُرُونِي بِهِ فَبِعِثَ إِلَيْهِ لِيَأْتِيَ الْمَلِكَ فَقَالَ الْعُلَامُ وَ اللَّهُ مَا أَذْرِي لِمَا يَدْعُونِي الْمَلِكُ وَ مَا عِنْدِي عِلْمٌ وَ لَنْ سَأَلَنِي عَنْ شَيْءٍ لَأَفْضِيحَنَّ فَذَكَرَ مَا كَانَ أَوْصَاهُ أَبُوهُ بِهِ فَأَتَى الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ يَأْخُذُ الْعِلْمَ مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْمَلِكَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ يَسْأَلُنِي وَ لَسْتُ أَذْرِي فِيهِمْ بَعَثَ إِلَيَّ وَ قَدْ كَانَ أَبِي أَمْرَنِي أَنْ آتِيكَ إِنْ احْتَجَجْتُ إِلَيَّ شَيْءٌ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ لَكِنِّي أَذْرِي فِيمَا بَعَثَ إِلَيْكَ فَإِنْ أَخْبَرْتُكَ فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ لَكَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فَقَالَ نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَهُ وَ اسْتَوْثِقَ مِنْهُ أَنْ يَفِيَّ لَهُ فَأَوْثَقَ لَهُ الْعُلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا زَمَانٌ هَذَا فَقُلْ لَهُ هَذَا زَمَانُ الذُّبِّ فَاتَاهُ الْعُلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ هَلْ تَدْرِي لِمَ أُرْسَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ أُرْسَلْتُ إِلَيَّ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ رُؤْيَا رَأَيْتَهَا زَمَانٌ هَذَا فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِي أَي زَمَانٌ هَذَا فَقَالَ لَهُ زَمَانُ الذُّبِّ فَأَمَرَ لَهُ بِجَانِزَةِ قَبِيضِهَا الْعُلَامُ وَ انصَرَفَ إِلَيَّ مِنْزِلِهِ وَ أَبِي أَنْ يَفِيَّ لِصَاحِبِهِ وَ قَالَ لَعَلِّي لَا أَتَّفِدُ هَذَا الْمَالَ وَ لَا أَكُلُهُ حَتَّى أَهْلِكَ وَ لَعَلِّي لَا أَحْتَاجُ وَ لَا أَسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَذَا الَّذِي سَأَلْتُ عَنْهُ فَمَكَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبِعِثَ إِلَيْهِ يَدْعُوهُ فَندَمَ عَلَيَّ مَا صَنَعْتُ وَ قَالَ وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي عِلْمٌ آتِيهِ بِهِ وَ مَا أَذْرِي كَيْفَ أَصْنَعُ بِصَاحِبِي وَ قَدْ غَدَرْتُ بِهِ وَ لَمْ أَفِ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَا تَيْبِنَهُ عَلَيَّ كُلَّ حَالٍ وَ لَا تَعْتَدِرَنَّ إِلَيْهِ وَ لَا حَلِيفَنَّ لَهُ فَلَعَلَّهُ يُخْبِرُنِي فَاتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّنِي قَدْ صَنَعْتُ الَّذِي صَنَعْتَ وَ لَمْ أَفِ لَكَ بِمَا

كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَتَفَرَّقَ مَا كَانَ فِي يَدِي وَقَدْ اخْتَجْتُ إِلَيْكَ فَانْتَشِدُكَ اللَّهُ أَنْ لَنَا تَخَذَلُنِي وَأَنَا أَوْثِقُ لَكَ أَنْ لَا يَخْرُجَ لِي شَيْءٌ إِلَّا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَقَدْ بَعَثَ إِلَيَّ الْمَلِكُ وَاسْتَأْذَنِي فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَايَ زَمَانَ هَذَا فَقُلْ لَهُ إِنَّ هَذَا زَمَانُ الْكِبْشِ فَأَتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِمَا بَعَثْتَ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَإِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيَّ زَمَانَ هَذَا فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَأَخْبَرَنِي أَيَّ زَمَانَ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْكِبْشِ فَأَمَرَ لَهُ بِصَلَةِ قَقْبِضِهَا وَأَنْصَرَفَ إِلَيَّ مَنْزِلَهُ وَتَدَبَّرَ فِي رَأْيِهِ فِي أَنْ يَنْبَغِيَ لِصَاحِبِهِ أَوْ لَا يَنْبَغِي لَهُ فَهَمَّ مَرَّةً أَنْ يَفْعَلَ وَمَرَّةً أَنْ لَا يَفْعَلَ ثُمَّ قَالَ لَعَلِّي أَنْ لَا أَحْتَاجَ إِلَيْهِ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرَّةِ أَبَدًا وَأَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى الْعُدْرِ وَتَرَكَ الْوَفَاءَ فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَنَدِمَ عَلَى مَا صَنَعَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ صَاحِبِهِ وَقَالَ بَعْدَ عُدْرِ مَرَّتَيْنِ كَيْفَ أَصْنَعُ وَلَيْسَ عِنْدِي عِلْمٌ ثُمَّ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى إِيْتَابِ الرَّجُلِ فَأَتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَسَأَلَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ وَأَخْبَرَهُ أَنْ هَذِهِ الْمَرَّةُ يَنْبَغِي مِنْهُ وَأَوْثِقُ لَهُ وَقَالَ لَا تَدْعُنِي عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فَإِنِّي لَا أَعُودُ إِلَيَّ الْعُدْرَ وَسَأْفِي لَكَ فَاسْتَوْثِقَ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّهُ يَدْعُوكَ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَايَ زَمَانَ هَذَا فَإِذَا سَأَلَكَ فَأَخْبِرْهُ أَنَّهُ زَمَانُ الْمِيزَانِ قَالَ فَأَتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ لِمَ بَعَثْتَ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَتُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيَّ زَمَانَ هَذَا فَقَالَ صَدَقْتَ فَأَخْبَرَنِي أَيَّ زَمَانَ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْمِيزَانِ فَأَمَرَ لَهُ بِصَلَةِ قَقْبِضِهَا وَأَنْطَلَقَ بِهَا إِلَى الرَّجُلِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَقَالَ قَدْ جِئْتُكَ بِمَا خَرَجَ لِي فَقَاسِمْنِيهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانُ الدُّثْبِ وَإِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الدُّثْبِ وَإِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِيَّ كَانَ زَمَانُ الْكِبْشِ بِهِمْ وَلَا يَفْعَلُ وَكَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تَهُمُّ وَلَا تَفْعَلُ وَكَانَ هَذَا زَمَانَ الْمِيزَانِ وَكُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ فَاقْبِضْ مَا لَكَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ وَرَدَّهُ عَلَيْهِ؛^۱

زراره گوید: حمران^۲ از امام باقر علیه السلام پرسید: خدا مرا فدایت کند چه خوب بود برای ما بیان می فرمودی که این امر (حکومت حق) چه وقت خواهد بود

۱. کلینی، کافی (روضه) ج ۸، ص ۳۶۲.

۲. حمران برادر زراره می باشد که هر دو عامی بودند؛ بعد مستبصر شدند و جزء یاران امام قرار گرفتند.

تا بدان شاد و خرسند شویم؟ حضرت در پاسخ فرمود: ای حمران! تو دوستان و برادران و آشنایانی داری، (ای حمران) در زمان‌های قدیم مرد دانشمندی بود و این مرد پسری داشت که به دانش پدر شوق و رغبتی نداشت و از معلومات او چیزی نمی‌پرسید (تا آن را فراگیرد)، ولی در عوض همسایه‌ای داشت که به نزد آن مرد عالم می‌آمد و از او می‌پرسید و علوم او را فرا می‌گرفت. و هنگامی که وقت مرگ این مرد عالم فرا رسید پسر خود را طلبید و به او گفت: پسر جانم تو از فرا گرفتن دانش من کناره‌گیری می‌کردی و چندان رغبتی بدان نداشتی و از این رو چیزی از من نمی‌پرسیدی، ولی من همسایه‌ای دارم که او به نزد من می‌آمد و از من می‌پرسید و دانش مرا فرا می‌گرفت و آنها را ضبط می‌کرد، پس هر گاه تو به چیزی نیازمند شدی به نزد او برو، و همسایه مزبور را به پسرش معرفی کرد. آن مرد عالم از دنیا رفت و پسرش بجا ماند، تا اینکه پادشاه آن زمان خوابی دید (و برای تعبیر آن خواب) سراغ آن مرد عالم را گرفت، به پادشاه گفتند: از دنیا رفته است. پرسید آیا پسری از او به جای مانده؟ گفتند: آری، یک پسر دارد. پادشاه گفت: او را پیش من آرید. کسی را به نزد او فرستادند که به نزد پادشاه بیاید، آن پسر با خود گفت: به خدا من نمی‌دانم پادشاه برای چه مرا خواسته و چیزی هم بلد نیستم، و اگر از من چیزی پرسد حتما رسوا خواهم شد! در این وقت به یاد سفارش پدرش افتاد (که به او گفته بود هر گاه نیازمند به چیزی از علم من شدی به نزد همسایه برو) از این رو به نزد آن همسایه‌ای که علوم پدرش را فرا گرفته بود رفت و به او گفت: پادشاه مرا خواسته و من نمی‌دانم برای چه مرا خواسته است، و همانا پدرم به من دستور داده که هر گاه محتاج به چیزی شدم به نزد تو بیایم. آن مرد گفت: ولی من می‌دانم برای چه تو را خواسته و اگر به تو بگویم و آن وقت چیزی خدا روزی تو کرد (و پادشاه به تو جایزه و انعامی داد) مال هر دوی ما باشد (و آن را با من قسمت کنی و سهمی هم به من می‌دهی)؟ آن جوان گفت: آری. مرد مزبور او را قسم داد و پیمان محکمی از او گرفت که به این قرارداد عمل کند و آن جوان نیز پیمان محکمی در این

باره بست و قول قطعی داد که به قرارداد عمل نماید. مرد مزبور به او گفت: پادشاه خوابی دیده و می‌خواهد از تو بپرسد: اکنون چه زمانی است، و تو در پاسخ او بگو: اکنون زمان گرگ است. آن جوان به نزد پادشاه آمد و شاه از او پرسید: می‌دانی من برای چه به سراغ تو فرستاده‌ام؟ گفت: تو به نزد من فرستاده‌ای تا درباره خوابی که دیده‌ای از من بپرسی که اکنون چه زمانی است؟ پادشاه گفت: آری، راست گفتی اکنون بگو: چه زمانی است؟ پاسخ داد: زمان گرگ است. پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او بدهند، جوان جایزه را گرفت و به خانه خود برگشت و به وعده‌ای که به آن مرد داده بود وفا نکرد و سهم او را نپرداخت و با خود گفت: شاید این مال برای من تا آخر عمر کافی باشد و از این به بعد هم محتاج به سؤال از آن مرد نشوم و چنین مسأله‌ای که این بار از من پرسیدند دیگر نپرسند (تا ناچار باشم نزد او بروم). این گذشت تا اینکه دوباره پادشاه خوابی دید و به سراغ همان جوان فرستاد. جوان از کرده خود پشیمان شد و با خود گفت: من که چیزی بلد نیستم که به نزد پادشاه بروم و از آن سو نمی‌دانم با این پیمان‌شکنی و بی‌وفایی که با آن مرد دانشمند کرده‌ام به چه روئی نزد او بروم، ولی دوباره گفت: در هر صورت به نزد او می‌روم و از او عذر خواهی می‌کنم و برایش قسم می‌خورم؛ شاید (از تقصیر من درگذرد و) دوباره به من خبر دهد. پس به نزد آن مرد آمد و به او گفت: (گذشته‌ها گذشته است و) من آنچه نباید بکنم کردم و به پیمانی که میان من و تو بود وفا نکردم و اکنون نیز چیزی از آن پولی که به دستم رسید باقی نمانده و دوباره محتاج تو شده‌ام، تو را به خدا سوگند که مرا شرمنده و خوار نکنی و من این بار با تو قرار و عهد محکمی می‌بندم که چیزی نصیب من نشود جز آنکه به طور مساوی مال من و تو هر دو باشد و پادشاه مرا خواسته و نمیدانم این بار چه سؤالی دارد. آن مرد گفت: پادشاه دوباره خوابی دیده می‌خواهد از تو بپرسد این زمان چه زمانی است؟ و چون این سؤال را کرد تو در جوابش بگو: زمان قوچ است، جوان به نزد پادشاه آمد و بر او وارد شد. پادشاه از او پرسید: (می‌دانی) برای چه به سراغ

تو فرستادم؟ گفت: (آری) خوابی دیده‌ای و می‌خواهی بررسی چه زمانی است؟ پادشاه گفت: راست گفتی؛ اکنون بگو چه زمانی است؟ گفت: زمان قوچ است. پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او دادند، جوان جایزه را گرفت و به خانه‌اش بازگشت و در کار خود به اندیشه فرو رفت که آیا این بار به وعده عمل کنم (و سهم او را بپردازم) یا وفا نکنم (و مانند بار پیش همه را برای خود بردارم) گاهی تصمیم می‌گرفت به وعده وفا کند و گاهی منصرف می‌شد تا بالاخره با خود گفت: شاید بعد از این دیگر من هیچ وقت نیازمند بدین مرد نشوم و تصمیم به پیمان‌شکنی گرفت و به قولی که داده بود وفا نکرد. این جریان هم گذشت و باز (برای سومین بار) پادشاه خوابی دید و به نزد آن جوان فرستاد جوان از پیمان‌شکنی با آن مرد (به سختی) پشیمان شد و گفت: با اینکه دو بار پیمان‌شکنی کردم اکنون چه کنم و چیزی هم بلد نیستم، و بالاخره (پس از فکر زیاد) تصمیم گرفت به نزد همان مرد دانشمند برود، پس به نزد آن مرد آمد و او را به خدای تبارک و تعالی سوگند داد و از او خواست که مطلب را به او یاد دهد، و قول داد که این بار به وعده وفا کند و پیمان را محکم کرده، به او گفت: مرا به این حال وامگذار و من از این پس پیمان‌شکنی نخواهم کرد و به وعده‌ای که داده‌ام وفا می‌کنم. آن مرد از او پیمان گرفت و به او گفت: او تو را خواسته تا از خوابی که دیده از تو بپرسد که این زمان چه زمانی است؟ و چون چنین سؤالی از تو کرد به او بگو: این زمان زمان ترازو و میزان است. جوان به نزد پادشاه آمد و بر او وارد شد، پادشاه گفت: میدانی برای چه پیش تو فرستادم؟ جوان گفت: خوابی دیده‌ای و می‌خواهی بررسی این چه زمانی است. پادشاه گفت: راست گفتی؛ بگو چه زمانی است؟ پاسخ داد: زمان ترازو و میزان است، پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او دادند، و این بار جوان آن مال را برداشته و همه را آورد پیش روی آن مرد دانشمند گذارد و گفت: آنچه این بار گرفتم (بی‌کم و کاست) همه را به نزد تو آوردم تا تو سهم مرا بدهی. مرد دانشمند گفت: زمان اول زمان گرگ بود و تو هم از گرگان بودی، و زمان دوم زمان قوچ بود که تصمیم می‌گیری

ولی انجام نمی‌دهد، و تو هم تصمیم می‌گرفتی ولی وفا نکردی، و این زمان زمان میزان و عدل است و تو به وعده خویش وفا کردی، اکنون همه این مال را بردار که مرا بدان نیازی نیست، و همه مال را به او پس داد.

بررسی سند

علامه مجلسی این روایت را ضعیف می‌داند.^۱ این روایت با دو سند نقل شده است که در هر دو سند، علی بن حدید و جمیل بن دراج وجود دارد.

۱. محمدبن یحیی عن أحمدبن محمدبن عیسی عن علی بن حدید عن جمیل عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله حمران؛

۲. أبوعلی الأشعری عن محمدبن عبدالجبار عن علی بن حدید عن

جمیل عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله حمران.

علت ضعف این روایت به خاطر علی بن حدید می‌باشد. و بنا بر اینکه شیخ طوسی این فرد را تضعیف نموده است روایتش را نمی‌پذیرند.^۲

دلالت روایت

اگر چه این روایت به صراحت در مورد زمان ظهور سخن نگفته است، اما با توجه به روش پاسخگویی امام عليه السلام می‌توان فهمید که سخن از زمان ظهور را باطل دانسته و حتی در پاسخ به یارانشان از آن استنکاف نموده‌اند.

۱. مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۲۶، ص ۵۳۸.

۲. ر.ک: خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ ابوعلی حائری، *منتهی المقال*، ج ۴،

نظریه علامه مجلسی و احتمالات روایت

علامه مجلسی در شرح این روایت می‌فرماید:

قوله عليه السلام: "إن لك أصدقاء وإخواناً" لعل المقصود من إيراد تلك الحكاية إن هذا الزمان ليس زمان الوفاء بالعهود، فإذا عرفت زمان ظهور الأمر، فلك معارف وإخوان فتحدثهم به، فيشيع الخبر بين الناس و ينتهي إلى الفساد العظيم، و العهد بالكتمان لا ينفع، لأنك لا تفي به إذ لم يأت بعد زمان الميزان، أو المراد إن لك معارف وإخوانا فانظر إليهم هل يوافقونك في أمر أو يفون بعهدك في شيء فكيف يظهر الإمام في مثل هذا الزمان، أو المراد أنه يمكنك استعلام ذلك، فإن لك معارف وإخوانا فانظر في حالهم فهما رأيت منهم العزم على الانقياد والإطاعة والتسليم التام لإمامهم، فاعلم أنه زمان ظهور القائم عليه السلام فإن قيامه عليه السلام مشروط بذلك، و أهل كل زمان يكون عامتهم على حالة واحدة، كما يظهر من الحكاية فيمكنك استعلام أحوال جميع أهل الزمان بأحوال معارفك، و الأول أظهر.^۱

علامه مجلسی در این روایت سه احتمال را مطرح می‌کند:

۱. شاید مقصود از نقل این حکایت این باشد که این زمان، زمان وفای به عهد و پیمان نیست و اگر تو زمان ظهور دولت حقه را بدانی به آشنایان و برادرانی که داری بازگو می‌کنی و این خبر میان مردم پراکنده می‌شود و در نتیجه فساد بزرگی به بار می‌آورد، و اگر قول هم بدهی که آن را مکتوم و پنهان نگهداری فایده ندارد، زیرا به این قول عمل نخواهی کرد؛ چون زمان میزان و عدل نشده.
۲. مقصود این باشد که تو آشنایان و دوستانی داری؛ بنگر بین آیا آنها در یک کاری با تو توافق می‌کنند یا در موردی به وعده شاه با تو عمل

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۵۴۰.

می‌کنند! (کنایه از اینکه آنان به تعهد خود وفا نمی‌کنند) و با این وضع چگونه امام در یک چنین زمانی ظهور کند؟

۳. مراد این باشد که تو می‌توانی این مطلب (یعنی به دست آوردن زمان ظهور امام) را خود به دست آوری، زیرا تو آشنایان و دوستانی داری؛ در حال آنها بنگر و دقت کن، هر گاه دیدی که تصمیم قطعی به فرمانبرداری از امام دارند و به طور کامل تسلیم امام خود هستند بدان که آن وقت زمان ظهور قائم علیه السلام است، زیرا قیام او مشروط به چنین حالی است، و تو می‌توانی از طرز رفتار آشنایان و دوستانت وضع عموم مردم را نیز به دست آوری، چون به قول معروف مشت نمونه خروار است.

طبق احتمال سوم می‌توان گفت زمانی امام ظهور خواهد نمود که شرائط مهیا شود تا همه منتظر امام باشند و جامعه به دنبال عدل باشد و اذعان کنند که تنها یک نفر است که می‌تواند به اوضاع جامعه سر و سامان بدهد و آن مهدی آل محمد می‌باشد.

علامه مجلسی از بین احتمالات سه گانه، احتمال اول را ترجیح می‌دهند.

جلسه سوم

روایت چهارم: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الْقَائِمِ عليه السلام فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقِتُ؛^۲

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قائم پرسیدم، فرمود: وقت گذاران دروغگویند، ما خانواده‌ای هستیم که تعیین وقت نمی‌کنیم.

بررسی سند

علامه مجلسی سند این روایت را صحیح می‌داند^۳ و به خاطر کثرت روایات نقل شده از ابی حمزه در کتب اربعه مورد پذیرش

۱. در مورد این اصطلاح علامه حلی می‌نویسد: کلینی گفته است که مقصود من از عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب کافی علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن می‌باشد. (خلاصه الاقوال، ص ۲۷۲).

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۴؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۵، ص ۶۰.

۳. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۴.

می‌باشد.^۱

دلالت روایت

علامه مجلسی می‌فرماید:

" لا نوقَّت " ای حتماً او بعد ذلك كما مر؛^۲ لانوقت یعنی به طور حتمی وقت مشخص نمی‌کنیم یا چون بعضی افشای راز نموده‌اند ما پس از آن دیگر وقت تعیین نمی‌کنیم.

ملاً محمد صالح مازندرانی می‌گوید:

قوله: (انا اهل بیت لا نوقت) دلّ ظاهراً علی أن لهم علماً بالوقت الا أنهم لا یوقتون لمصالح؛^۳

«انا اهل بیت لا نوقت»، دلالت بر این دارد که اهل بیت علم به وقت ظهور دارند، اما به خاطر مصالحی وقت تعیین نمی‌کنند.

در این جا با توجه به بیان ملاً محمد صالح مازندرانی این امر یقینی است که اهل بیت علیهم‌السلام از تعیین وقت نهی نموده‌اند و تا این قسمت از کلام ملاً محمد صالح را می‌پذیریم، اما در فصل دوم خواهیم گفت که حتی اهل بیت علیهم‌السلام نیز از زمان ظهور اطلاعی ندارند نه اینکه می‌دانند و به دیگران نمی‌گویند.

۱. تقریباً ۵۵۴ مورد روایت از وی نقل شده است (معجم رجال‌الحديث، ج ۱۱، ص ۲۲۷).

نیز درباره توثیق و عدم توثیق وی ر.ک: معجم رجال‌الحديث، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۳. مازندرانی، ملاً محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۵.

روایت پنجم: احمد بن محمد بن خالد از امام صادق علیه السلام

أَحْمَدُ يَأْسِنَادُهُ قَالَ: قَالَ: أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقْتُ الْمُؤَقِّتِينَ.^۱

ابا دارد خداوند مگر آنکه با وقتی که تعیین کنندگان معین کرده‌اند مخالفت کند (یعنی حتما خداوند با وقت تعیین کنندگان مخالفت می‌کند).

بررسی سند

علامه مجلسی این روایت را مرسل می‌داند.^۲

سخن علامه مجلسی در مورد مرسل بودن این روایت را نمی‌توان پذیرفت، چرا که با توجه به سند روایت قبل از این در کتاب کافی، جناب کلینی سند را ذکر کرده‌اند.^۳ در تایید این سخن می‌توان به نقل نعمانی از کلینی در کتاب غیبت او اشاره کرد که سند را چنین ذکر کرده است:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ شُيُوخِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ؛ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ لَأ نُوَقِّتُ. ثُمَّ قَالَ: أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقْتُ الْمُؤَقِّتِينَ.^۴

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۴؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداة،

ج ۵، ص ۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۷.

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۳. به سند و آدرس روایت چهارم در این بحث مراجعه کنید.

۴. نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۴ البته صدر روایت در روایت چهارم نیامده است و به جای

یخالف کلمه یخلف آمده است؛ اما آنچه به نظر می‌رسد روایت چهارم و پنجم یک

بنابر نقل نعمانی از کلینی، می‌توان بیان داشت که حدیث مرسل نمی‌باشد.

دلالت روایت

آنچه از این روایت استفاده می‌شود این است که تعیین کنندگان وقت دروغ می‌گویند و اهل بیت زمان و وقتی مشخص نمی‌کنند و خداوند با کسانی که به طور حتمی وقت تعیین می‌کنند، به واسطه بدا و تغیر در زمان ظهور، مخالفت می‌کند.

نظر علامه مجلسی

علامه مجلسی رحمته الله علیه در توضیح این روایت می‌فرماید:

"إلا أن يخالف وقت الموقتين" أي في أمر ظهور الحق أو مطلقا، غالبا و الأول أظهر؛^۱

مراد مخالفت خدا در وقت گذاری برای ظهور یا هر امر دیگری می‌تواند باشد. و اراده خدای متعال غالبا با وقت گذاری و تعیین زمان از جانب مردم، مخالف می‌باشد. و البته این قول ترجیح دارد که مراد از وقت گذاری در امر ظهور می‌باشد، نه مطلق امور.

ملا محمد صالح مازندرانی می‌گوید:

قوله (أبي الله الا ان يخالف وقت الموقتين) أي يخالف الوقت المقدر عنده تعالى لظهوره أو يخالف الله تعالى وفيه على الثاني دلالة على أنه ليس لظهور هذا الامر وقت حتمي، و الا لم يكن المخالفة لو واقفه وقت الموقت؛^۲

....>

روایت می‌باشد که بخش اول آن در روایت چهارم و بخش دوم آن در روایت پنجم آمده است.

۱. مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲. مازندرانی، ملا محمد صالح، *شرح اصول کافی*، ج ۶، ص ۳۱۵.

مراد از عبارت این است که یا زمان تعیین شده توسط وقت گذاران، مخالف با زمان حقیقی نزد خداست و یا اینکه خداوند با زمان گزاران مخالفت می‌کند. بنا بر احتمال دوم می‌توان فهمید که زمان ظهور، وقت قطعی و حتمی‌ای ندارد و گرنه معنا نداشت که خداوند با زمان گزاران مخالفت نماید.

جلسه چهارم

روایت ششم: فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخُنَعَمِيِّ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ؟ فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ؛ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ؛ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. إِنَّ مُوسَى عليه السلام لَمَّا خَرَجَ وَافِدًا إِلَى رَبِّهِ وَعَادَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ: قَدْ أَخْلَفْنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَيَّ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَيَّ خِلَافَ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ تَوَجَّرُوا مَرَّتَيْنِ؛^۲

فضیل بن یسار گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت گزاران دروغ می‌گویند؛ وقت گزاران دروغ می‌گویند؛ وقت گزاران دروغ می‌گویند. همانا موسی علیه السلام وقتی (در طور سینا) به پروردگار خود برای پیغام بردن وارد شد قومش را وعده سی روز داد و چون خدا ده روز بر سی روز افزود قومش گفتند: موسی با ما خلف وعده کرد و کردند آنچه کردند (گوساله پرست شدند)؛ پس اگر ما خبری به شما گفتیم و طبق گفته ما واقع

۱. در بعضی از نسخه‌ها فضل بن یسار می‌باشد که اشتباه نسخ می‌باشد.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

شد، بگوئید: خدا راست فرموده است و اگر به شما خبری گفتیم و بر خلاف گفته ما واقع شد، بگوئید: خدا راست فرموده است تا دو پاداش گیرید.

بررسی سند

علامه مجلسی درباره این روایت می‌فرماید: ضعیف علی المشهور. بنابر مشهور این روایت ضعیف است.

عمده ضعف این روایت به خاطر معلی بن محمد می‌باشد که نجاشی درباره وی می‌گوید: مضطرب الحدیث^۱ والمذهب وکتبه قریبه^۲. در احادیث او اضطراب است و در پایبندی به مذهب نیز چنین است. ولی کتابهای او به صحت نزدیک است.

ابن الغضائری می‌گوید يعرف حدیثه وینکر،^۳ ویروی عن الضعفاء، ویجوز أن یخرج شاهدها.^۴ یعنی می‌توان روایت او را به عنوان شاهد آورد نه به عنوان دلیل.

۱. در بین رجالیون در معنای مضطرب الحدیث اختلاف به چشم می‌خورد؛ بعضی قائل هستند مضطرب الحدیث از الفاظ جرح می‌باشد. (ر.ک: الدرایة فی علم الرجال، ص ۲۰۹؛ جامع المقال، ص ۲۶؛ الرواشح السماویة، ص ۶۰، الراشحة الثانیة عشر) و بعض دیگر قائلند که در احادیث نقل شده از راوی مشکل هست نه در خود راوی. (ر.ک: عده الرجال، ج ۱، ص ۲۵۱؛ نهایة الدرایة، ص ۴۳۲ و فوائد الوحید، ص ۴۳).

۲. رجال نجاشی، ص ۴۱۸.

۳. مامقانی در مقیاس می‌گوید: يعرف حدیثه وینکر من الالفاظ المفید للذم فی الحدیث و فی افادتها للقدح؛ خلاف از الفاظی است که مفید ذم در خود حدیث می‌باشد نه راوی (مقیاس، ج ۲، ص ۲۹۹) یا یوخذ تارة و یرد تارة اخرى فلا دلالة فیها علی قدح و لا جرح؛ از ان دسته الفاظی است که دلالت بر قدح و جرح ندارد، فلذا کلام ابن الغضائری از این عبارت دال بر ضعف این شخص نیست (مقیاس، ج ۶، ص ۱۹۳).

۴. رجال ابن غضائری، ص ۹۶.

اما آیت الله خوئی درباره این شخصیت می‌فرماید:

ظاهر این است که معلی بن محمد ثقه و به روایات وی اعتماد می‌شود و اینکه نجاشی وی را مضطرب الحدیث والمذهب می‌داند قابل توجه است، چرا که اولاً، اضطراب در مذهب وی برای ما ثابت نشده است. ثانیاً، اضطراب در مذهب مانع از وثاقت شخص نمی‌شود (ثقه یا عدم ثقه بودن افراد ربطی به مذهب آنان ندارد) و اضطراب در حدیث این است که گاهی اخبار معروف و گاهی اخبار منکر را نقل می‌کند و این دلیل بر ضعف و عدم توثیق نمی‌باشد و کتبه قریبه نجاشی موید مدعای ماست. اما در جواب ابن الغضائری باید گفت: نقل اخبار از ضعفاء لطمه‌ای به نقل از ثقات نمی‌زند.

و در پایان می‌فرماید: ظاهراً می‌توان به روایات این فرد اطمینان نمود.^۱

در تایید این شخص به چند نکته اشاره می‌شود:

۱. وجود این شخص در اسناد کامل‌الزیارات؛

۲. وجود این راوی در بیش از هفتصد سند روایات کتب اربعه؛^۲

۳. درباره مساله نقل از ضعفاء که ابن الغضائری مطرح نمود، باید گفت: اگر چه ابن الغضائری از علمای بزرگ شیعه است، اما در اصل کتاب منسوب به او تردید وجود دارد و بر فرض صحت انتساب کتاب به ابن الغضائری، نقل از ضعفاء منافاتی با وثاقت شخص ندارد و اینکه وی می‌گوید: کلام او را می‌توان به عنوان شاهد و موید قبول کرد، بیانگر این است که معلی بن محمد ضعیف نمی‌باشد.

بنابراین معلی بن محمد ثقه بوده و اگر این روایت به خاطر وی

۱. معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۵۸.

۲. «وقع بهذا العنوان فی أسنادکثیر من الروایات، تبلغ سبعمائة و اثنی عشر مورداً» (معجم

رجال‌الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۵۱).

تضعیف شده است، این تضعیف صحیح نمی باشد و این روایت مشکل
سندی ندارد.^۱

دلالت روایت

از این روایت دو نکته اساسی استفاده می شود:
اول: تعیین کنندگان وقت ظهور دروغگو می باشند؛

۱. آیت الله شبیری زنجانی در مورد معلی بن محمد می فرماید: به نظر ما این شخص جزء ثقات است و روایات او نیز معتبر می باشد، زیرا یکی از رویان او حسین بن محمد، یعنی همان حسین بن محمد بن عامر می باشد که از مشایخ کلینی و کنیه اش نیز ابو عبد الله اشعری است. ابو عبد الله اشعری که خود از اجلاء ثقات است کتاب معلی بن محمد را نقل می نماید و دیگر کسی که از او نقل می نماید، احمد بن ادریس است که وی نیز از مشایخ کلینی و از اجلاء اشعری است. او نیز از معلی بن محمد، اکنار روایت دارد. و از طرفی، از اینکه کلینی رضی الله عنه روایات او را در کتب خود نقل نموده است و به نظر ما روایات وارده در کافی معتبر است و خود کلینی نیز رجالی متبحری است و همچنین با توجه به این نکته که در میان رویان رسم نبوده از کسی که اطمینان به او ندارند نقل حدیث نمایند و آنچنان که مرحوم آقای خوبی قائلند که قدماء اصالة العدالتی بوده اند، نیست، با در نظر گرفتن مجموع این امور، معلوم می شود که وی شخص ثقه ای بوده است خصوصاً که نجاشی نیز تعبیر می کند که «کتبه قریبه» گویا معنایش این است که قریب به صواب است. اما اینکه در حق او گفته است که مضطرب الحدیث یا ابن غضاثری می گوید عرف و ینکر، این امور ضرری به وثاقت خود شخص نمی زند. شما الآن ملاحظه می کنید که آفایانی که جامع الاحادیث را جمع آوری کرده اند، در ضمن روایت های آن، روایات غیر معروف و منکر را نیز جمع نموده اند با اینکه خود آنها جزء ثقات می باشند. پس مجرد اینکه کسی بعضی از روایت های او را که مورد قبول نیست نقل می کند دلیل بر عدم وثاقتش نمی شود. (کتاب النکاح، ج ۱۱، ص ۳۹۳۰) و علامه مجلسی او را ضعیف می داند، ولی می گوید ضعف او به روایات وی ضرر نمی زند لعلّه لا یضرّ فی السند لکونه من مشایخ الإجازة. (الوجیزة فی الرجال، ص ۱۸۱).

دوم: طبق استشهد حضرت بر جریان حضرت موسی علیه السلام خبر وقت ظهور می‌تواند از اموری باشد که در آن بدها حاصل می‌شود، لذا علامه مجلسی رحمته الله در شرح این روایت می‌فرماید:

فاستشهد علیه السلام بذلك علی أنه یجوز أن نخبر فی أمر القائم علیه السلام بشیء من کتاب المحو و الإثبات، ثم یتغیر ذلك فیجیء علی خلاف ما حدثناکم به فلا تکذبونا بذلك و قولوا: صدق الله، لأنه کان الخیر عن کتاب المحو و الإثبات، و کان ما کتب فیہ مشروطا بشرطه فقد صدق الله و صدق من أخبر عن الله؛^۱

امام علیه السلام به این جریان استشهد می‌کنند که ما می‌توانیم راجع به زمان ظهور خبر بدهیم، اما نوع خبر ما مثل خبر موسی به قوم خود می‌باشد که قابل تغییر می‌باشد و شما هم ما را تکذیب نکنید، چرا که بدائی است و طبق این بیان هم خداوند صادق است و هم امام معصوم صادق است.

نظر مرحوم ملّا محمد صالح مازندرانی

اما ملّا محمد صالح مازندرانی در توضیح این حدیث می‌فرماید:

عبارت «ان موسی لما خرج» در مقام علت می‌باشد و مشعر به این است که برای ظهور وقت مشخص نشود؛ چرا که آن وقت، وقت بدائی است و تخلف پذیر و این باعث می‌شود که مردم دچار فتنه شده و از حق برگردند، همانطور که این اتفاق برای قوم موسی افتاد؛ اما اینکه انبیاء و اوصیاء از این امر خبر می‌دهند؛ اخبار آنان در علم خدا به شرایطی معلق می‌باشد و به همین علت از عنوان دروغ خارج بوده و جزء اخبار صادق محسوب می‌شود.^۲

۱. مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲. «قوله (أن موسی علیه السلام لما خرج) ظاهر التعلیل یشعر بأنه ینبغی عدم تعیین الوقت لظهور هذا الامر اذ کل وقت فرض فهو وقت بدائی یجری فیہ البدها و الإرادة و التخلف کما قالوا فی باب الغیبة لله تعالی فیها بدها و ارادات فلو عین الوقت له و جری فیہ البدها و تخلف الظهور لافتتن الخلائق و رجوعوا عن الحق کما وقع مثل ذلك فی قوم موسی

→→→

«ع و لكن الأنبياء و الأوصياء قد يخبرون عن أمثال ذلك و كان أخبارهم فى علم الله معلقا بشروط معتبرة فى تحققها بحسب نفس الامر و بذلك يخرج عن حد الكذب و يدخل فى حيز الصدق و قد ذكرنا فى باب البداء من كتاب التوحيد ما يناسب هذا المقام. قوله (توجروا مرتين) مرة للتصديق الاول، و مرة للتصديق الثانى و كلاهما حق، و ذلك كما اذا أخبر بموت زيد فى وقت كذا و لم يمّت فيه فان ظهور خلافه يشعر بأن موته فى ذلك الوقت كان متعلقا بشرط فى علم الله تعالى و كان غير محتوم به فلما لم يتحقق ذلك الشرط لم يمّت و ليس ذلك الاخبار كذبا اذ هو مقيد فى نفس الامر اذا لم يتعلق بأمر حتمى و قد ذكرنا فى باب البداء ما يوضحه». (مولّا محمد صالح، شرح اصول كافى، ج ٦، ص ٣١٦).

جلسه پنجم

روایت هفتم: علی بن یقظین از امام کاظم علیه السلام

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقْظِينَ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْظِينَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: الشَّيْعَةُ تُرَبِّي بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتِي سَنَةٍ. قَالَ: وَ قَالَ يَقْظِينُ لِأَبْنِهِ عَلِيُّ بْنُ يَقْظِينَ: مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَانَ وَقِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ: إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَنَا وَ لَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ غَيْرَ أَنْ أَمْرَكُمْ حَضَرَ فَأَعْطَيْتُمْ مَحْضَهُ فَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ وَ إِنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ فَعَلَّلْنَا بِالْأَمَانِيِّ فَلَوْ قِيلَ لَنَا إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلَى مِائَتِي سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةٍ سَنَةٍ لَقَسَتِ الْقُلُوبُ وَ لَرَجَعَ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ لَكِنْ قَالُوا مَا أَسْرَعَهُ وَ مَا أَقْرَبَهُ تَأَلَّفَا لِقُلُوبِ النَّاسِ وَ تَقْرِبًا لِلْفَرَجِ؛^١

علی بن یقظین می گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: دو سست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می شود: (هنگامی که علی بن یقظین این خبر را برای پدرش نقل کرد، یقظین که در دستگاه سفاح و منصور خدمت می کرد) به پسرش علی بن یقظین گفت: چرا آنچه درباره ما می گویند (از پیشرفت دولت بنی عباس) واقع می شود و آنچه درباره شما می گویند (از ظهور دولت حق) واقع نشود؟ علی به پدرش گفت: آنچه درباره ما و شما گفته شده از یک منبع است،

١. اصول کافی، ج ١، ص ٣٦٩؛ طوسی، الغیبه، ص ٣٤١؛ نعمانی، الغیبه، ص ٢٩٥.

و آن منبع وحی است که به توسط جبرئیل و پیغمبر و ائمه علیهم السلام به مردم می‌رسد) جز اینکه امر شما چون وقتش رسیده بود، خالص و واقعهش به شما عطا شد و مطابق آنچه به شما گفته بودند واقع گشت، ولی امر ما وقتش نرسیده است، لذا به آرزوها دلگرم گشته‌ایم. اگر به ما بگویند: این امر (ظهور دولت حق) تا دویست یا سیصد سال دیگر واقع نمی‌شود، دلها سخت شود و بیشتر مردم از اسلام برگردند، ولی می‌گویند: چقدر زود می‌آید، چقدر به شتاب می‌آید، برای اینکه دلها گرم شود و گشایش نزدیک گردد.

بررسی سند

علامه مجلسی این روایت را تضعیف نموده‌اند.^۱ عمده ضعف این روایت از ناحیه سیاری (احمدبن محمدبن سیار) می‌باشد که در مورد او تعبیری همچون ضعیف الحدیث، فاسد المذهب، کثیر المراسیل، مجفوالروایه^۲ به کار رفته است،^۳ اما با این حال محدث نوری در صدد توثیق وی برآمده است. ایشان پس از بیان نظرات علماء به دفاع از سیاری پرداخته و می‌گوید: بزرگان محدثین و اجلاء از او نقل حدیث کرده‌اند و با توجه به روایاتش، اتهام غلو و فساد مذهب در مورد او معنا ندارد. پس با توجه به اعتماد بزرگان حدیث و اعتماد کلینی به ایشان و خالی بودن کتابهایش از غلو و تخلیط، می‌توان روایاتش را معتبر دانست.^۴

۱. مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲. مجفو یعنی از روایات او اعراض شده است (*سماء المقال*، ج ۲، ص ۲۹۳).

۳. ر.ک: نجاشی، *رجال*، ص ۸۰؛ طوسی، *فهرست*، ص ۵۷؛ حلی، *خلاصة*، ص ۲۰۳؛

منتهی المقال، ج ۱، ص ۳۲۸؛ خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۳، ص ۷۲.

۴. محمد نوری، *خاتمه مستدرک الوسائل*، ج ۱، ص ۱۱۱.

علامه مامقانی در مقام پاسخ می‌گوید: در مورد سیاری نص به ذم او وارد شده و نص مقدم بر فعل بزرگان می‌باشد.^۱ اما آنچه به نظر می‌رسد این است که می‌توان وی را با بیان چند نکته توثیق نمود.

۱. نجاشی شخصیت وی را تضعیف نکرد، بلکه تنها نقل او در روایات را ضعیف شمرده است.

۲. ابن الغضائری می‌گوید: شیوخ قم روایات کتاب نوادر سیاری را پذیرفته‌اند.^۲

۳. روایاتی که از کتاب نوادر سیاری توسط محدثان قمی مانند: محمدبن یحیی نقل شده، بدون غلو و تخلیط می‌باشد.^۳

۴. شیخ طوسی نیز روایات کتاب نوادر و این روایت مورد بحث را از طریق محمد بن یحیی دریافت کرده که در نتیجه این روایت نیز شامل حکم عدم غلو و تخلیط می‌باشد.

دلالت روایت

در شرح این روایت باید گفت منظور از «تربّی بالامانی» این است که ائمه طاهرين عليهم السلام قلوب شیعیان را با بیان نزدیک بودن امر فرج و گشایش ثابت نگه داشته تا بر اعتقاد خود باقی بمانند، چرا که اگر به شیعیان وعده زمان دور داده می‌شد حالت یاس و ناامیدی در آنان به

۱. مامقانی، *تنقیح المقال*، ج ۷ (ترجمه احمدبن محمد سیاری).

۲. خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳. «أخبرنا بالنوادر خاصة: الحسين بن عبیدالله، عن أحمدبن محمدبن محمدبن یحیی، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا السیاری، إلبماکان فیه من غلو و تخلیط»؛ (طوسی، *فهرست*، ص ۵۷).

وجود می‌آمد.^۱

در روایت امام به ۲۰۰ سال اشاره نموده اند و حال آنکه امام در سال ۱۸۳ به شهادت رسیده‌اند. علامه مجلسی در مقام پاسخ چند احتمال را ذکر می‌کنند:

۱. تاریخ را از بعثت حساب کنیم و قائل باشیم که از زمان پیامبر اسلام امید و آرزوها داده شده و تا زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام ادامه داشته باشد و مقدار باقی مانده را موافق با مبنای اهل حساب (که عددی که از نصف بگذرد برای رند کردن ملحق به ۲۰۰ می‌کنند) نقل می‌کنیم.

۲. تاریخ را از هجرت حساب کنیم و ۱۷ سال باقی مانده را موافق با مبنای اهل حساب (که عددی که از نصف بگذرد برای رند کردن ملحق به ۲۰۰ می‌کنند) به حساب بیاوریم.

۳. تاریخ را از هجرت حساب کنیم و «تربی» چون فعل مضارع است و شامل زمان حال و آینده می‌شود با این حساب مدت باقی مانده را تا زمان ولایت عهدی امام رضا علیه السلام و ضرب سکه برای ایشان به حساب بیاوریم.

البته در این زمان شیعه در آرامش نبوده و این احتمال وحیه نمی‌باشد.

۴. تاریخ را هجری حساب کنیم و «تربی» چون فعل مضارع است شامل

زمان حال و آینده می‌شود که از زمان شهادت امام حسین علیه السلام که بلیه‌ای

بزرگ بود آغاز شده و مراد از ۲۰۰ سال، زمان امامت حضرت مهدی علیه السلام

و آغاز غیبت صغری می‌باشد و این سخن مطابق می‌باشد با زمان شهادت

امام حسین علیه السلام که سال ۶۱ هجری بوده است و امامت حضرت مهدی علیه السلام

۱. اقتباس از *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۴، ص ۱۷۷؛ ملا محمد صلاح،

شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۸.

نیز دویست سال پس از آن، یعنی در سال ۲۶۰ بوده است و با آغاز غیبت، شیعیان همیشه در امید ظهور و فرج حضرت به سر می‌برند؛ چرا که اولاً، شیعیان بعد از امام مهدی علیه السلام انتظار آمدن امامی دیگر را نمی‌کشند و ثانیاً، با تولد و امامت حضرت مهدی یقین به امر ظهور پیدا نموده و امید به فرج دارند.^۱

اما در تحلیل کلام یقطین باید گفت که او قرب را بر نزدیکی زمانی حمل نموده است در حالی که ائمه تحقق وقوع را اراده فرموده بودند؛ علاوه بر اینکه قرب یک امر اضافی است و هر امر دوری نسبت به امر دورتر نزدیک به حساب می‌آید.

البته احتمال دیگری هم وجود دارد و آن اینکه بگوئیم هر آنچه از اخبار اهل بیت صادر شده است اخبار بدائیه بوده که قابل تخلف می‌باشد.^۲

در تحلیل کلام علی بن یقطین هم باید گفت وی در ابتدا یک جواب جمالی می‌دهد و آن اینکه کلام اهل بیت در مورد عباسیان و در مورد ما

۱. الرابع: أن يكون تربى على الوجه المذكور في الثالث شاملاً للماضي والآتي، لكن يكون ابتداء التربية بعد شهادة الحسين صلوات الله عليه، فإنها كانت البلية العظمى والطامة الكبرى، و عندها كانت الشيعة يحتاجون إلى التسليية والأمنية لئلا يزالوا، و انتهاء المائتين أول إمامة القائم عليه السلام، و هذا مطابق للمأتين بلا كسر إذ كانت شهادة الحسين عليه السلام في أول سنة إحدى و مئتين، و إمامة القائم عليه السلام و ابتداء غيبته الصغرى لثمان خلون من ربيع الأول سنة ستين و مائتين، و إنما جعل هذا غاية التمنية و التربية لوجهين: الأول: أنهم لا يرون بعد ذلك إماماً يمنيهم، و الثاني: أنهم بعد علمهم بوجود المهدي عليه السلام يقوى رجاءهم، فهم ينتظرون ظهوره و يرجون قيامه صباحاً و مساءً، فهذا وجه متين خطر بالبال مع الوجهين الأولين فخذها و كن من الشاكرين، و قل من تعرض للإشكال و حله من الناظرين.

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۸.

از یک منبع واحد سرچشمه می‌گیرد؛ بعد در مقام تفصیل می‌گوید آنچه در مورد عباسیان گفته شده بود وقتش رسید و محقق شد، اما در مورد ما وقت آن نرسیده است، لذا ما را با آرزوها امیدوار کردند تا قلوب شیعیان ثابت بماند و اگر گفته می‌شد امر فرج ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال دیگر محقق می‌شود، اکثر مردم از اسلام روی گردان می‌شدند.^۱

علامه مجلسی در پایان می‌فرماید: این قول علی بن یقظین متین می‌باشد که از اهل بیت اخذ شده است، همانطور که صدوق در کتاب علل الشرایع از علی بن یقظین نقل می‌نماید که به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت چرا فتنه و شورش‌هایی که درباره شما نقل و روایت شده واقعیت ندارد و آنچه در مورد دشمنان شما مطرح است و به دست ما رسیده صحیح می‌باشد؟

امام علیه السلام فرمودند:

آنچه درباره دشمنان ما روایت گردیده از ناحیه حق بوده و مطابق با واقع

۱. «قال: و قال: « ضمیر قال أولا لحسین بن علی، و یقظین کان من شیعة بنی العباس و ابنه علی کان من شیعة اهل البيت علیهم السلام. فقولہ: قیل لنا، ای قال أئمتکم فی خلافة بنی العباس و أخبروا عنها، فکان و وقع، و قالوا لکم فی قرب الفرج و ظهور إمام الحق فلم یقع، فحمل القرب علی القرب القریب، و لم یکن أرادوا علیهم السلام ذلك، بل أرادوا تحقق وقوعه مع أن القرب أمر إضافی فکل بعید قریب بالنسبة إلى ما هو أبعد منه. و یحتمل أن یكون مراده ما صدر عنهم من الأخبار البدائیة فتخلف ظاهرا، و الأول أوفق بالجواب.» و هذا الذی ذکره علی وجه متین أخذہ منهم علیهم السلام كما روی الصدوق فی کتاب العلل بإسناده عن علی بن یقظین قال: قلت لأبی الحسن موسی علیه السلام: ما بال ما روی فیکم من الملاحم لیس كما روی؟ و ما روی فی أعادیکم قد صح؟ فقال علیه السلام: إن الذی خرج فی أعدائنا کان من الحق فکان كما قیل، و أنتم علمتم بالأمانی فخرج إلیکم كما خرج؛ (مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۸).

می‌باشد، اما شما سرگرم و مشغول به آرزوهایتان می‌باشید و در عمل به حق سستی می‌کنید، پس ظالمان بر شما مسلط شده و حکومت حق بر پا نگردیده است.^۱

خلاصه اینکه این روایت برای تسکین قلوب ذکر شده و سخن از توفیت قطعی در آن به میان نیامده است.^۲

-
۱. مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۴، ص ۱۷۸.
 ۲. ملاً محمد صالح مازندرانی: «قوله (قال: و قال یقظین لابنه) لما دل قول علی بن یقظین علی أن المخبر عنه و هو ظهور هذا الامر لم یقطع علی نحو ما اخبروا و وفق ما أظهروا من زمان قریب سأله أبوه یقظین امتحانا و اختبارا بأنه هل یعلم سبب الاخبار بقرب ظهوره و سره أم لا حیث قال: ما بالننا.... بالجملة القول بان وقوع ذلك الامر قریب محتمل لا قرب الاوقات إلینا و أبعدہ لان ما یقع فی أبعد الاوقات لكونه متحقق الوقوع قریب أيضا و لذلك حکم جل شأنه بقرب قیام القيامة فی مواضع عديدة من القرآن و من هذه الجهة صدر هذا القول لیحمل المخاطب علی أقرب الاوقات لیطمئن قلبه و یستقیم و اذا مضى الاقرب و لم یظهر حملة علی الاقرب و هكذا دائما و ان كان مراد القائل أبعد الاوقات ففي هذا القول الاجمالی مصلحة عظيمة و منفعة جلیلة و هم علیهم السلام حکماء لا یترکون أمثال هذه المصالح»؛ (ملاً محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۷).

جلسه ششم

روایت هشتم: ابراهیم بن مهزم از امام صادق علیه السلام

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ فَقَالَ إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِي إِلَيْهَا فَلَوْ قَدْ بَلَغُوا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَلَمْ يَسْتَأْخِرُوا؛^۱

مهزم پدر ابراهیم گوید: خدمت امام صادق علیه السلام از سلاطین آل فلان سخن به میان آوردیم، حضرت فرمود: مردم به واسطه شتابشان برای این امر هلاک گشتند. همانا خدا برای شتاب بندگان شتاب نمی‌کند، برای این امر پایانی است که باید به آن برسد، و اگر مردم به آن پایان رسیدند ساعتی پیش و پس نیفتند.

بررسی سند

علامه مجلسی سنداین روایت را ضعیف می‌دانند.^۲
عمده ضعف این روایت می‌تواند از ناحیه قاسم بن اسماعیل و

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۸.

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۹.

جعفر بن محمد بن مالک باشد.^۱

اما قاسم بن اسماعیل الانباری همان قاسم بن اسماعیل قرشی می‌باشد؛ چرا که شیخ در رجال خود کنبه قاسم بن اسماعیل قرشی را ابامحمد المنذر دانسته است و از طرف دیگر نجاشی نیز کنبه قاسم ابن اسماعیل انباری را ابامحمد المنذر ذکر می‌کند و در نتیجه می‌توان به اتحاد این دو نام اذعان کرد.^۲ و اما در مورد قاسم بن اسماعیل نمی‌توان به توثیق صریحی دست یافت و لذا در مورد اعتبار این فرد اختلاف است.^۳

دلالت روایت

مطابق این روایت، مهزم امید داشته است که با انقراض دولت بنی امیه حکومت اهل بیت علیهم‌السلام شروع شود، اما این امر محقق نشد و عباسیان حاکم بر مردم شدند. امام علیه‌السلام در جواب می‌فرماید: «کسانی که در این امر عجله کنند خود را به هلاکت رسانند»؛ کنایه از اینکه زمان حکومت ما نرسیده است، چرا که اگر زمان آن برسد لحظه‌ای به تاخیر نمی‌افتد.

نظر علامه مجلسی

علامه مجلسی در تفسیر و شرح عبارت «هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ

-
۱. ر.ک: خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۱۸. البته برخی دیگر از رجالیون این فرد را ثقه دانسته‌اند. ر.ک: موحدی ابطی، تهذیب المقال، ج ۴، ص ۴۲۸.
 ۲. طوسی، رجال، ص ۴۳۶؛ نجاشی، رجال، ص ۲۰۲ ذیل ترجمه صبیح ابو الصباح.
 ۳. ر.ک: خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۳. (البته در کتب رجالی شخصی به نام قاسم بن اسماعیل القرشی وجود دارد که در توثیق و عدم توثیق وی، رجالیون نظر واحدی ندارند. ر.ک: منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۱۷؛ خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۱؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۶۱).

لِهَذَا الْأَمْرِ» می گوید:

«إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ» ای الذین یخرجون فی دولة الباطل قبل انقضاء مدتها کزید و محمد و ابراهیم و اضرابهم " لهذا الأمر " ای لغلبة الحق أو لإزالة دولة الباطل؛^۱

«هلک الناس»، یعنی کسانی که قبل از انقضای دولت باطل خروج کنند مثل قیام زید و محمد و ابراهیم و امثال آنان خود را به هلاکت انداخته‌اند.^۲

ملاً محمد صالح مازندرانی نیز در شرح خود می گوید:

قوله (انما هلک الناس من استعجالهم لهذا الامر) أراد بالهلاک الاخروی باستحقاق العذاب. و الحصر من باب المبالغة لان الاستعجال من أعظم أسباب الهلاک حتی استدل طائفة بعدمه علی عدم وجود صاحب هذا الامر و ارتدوا عن دینهم؛

مراد از هلاکت، هلاکت اخروی است و عبارت حصری انما به سبب مبالغه می باشد، چرا که تعجیل در امر ظهور، از بزرگترین علت های هلاکت است تا آن جا که گروهی از تعجیل کنندگان، پس از طولانی شدن ظهور، وجود حضرت را منکر و مرتد شدند.

نتیجه اینکه آنچه در روایت بیان شده است عدم تأیید وقت گزاری و تعجیل در امر ظهور است.

روایت نهم: ابوالمرهف از امام باقر علیه السلام

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا^۳ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَفْصِ بْنِ

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲. البته در مورد روایات قیام قبل از قائم و توجیه آن به کتب مرتبط مراجعه شود.

۳. در مورد این اصطلاح علامه حلی می نویسد: کلینی گفته است که مقصود من از عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب کافی، علی بن ابراهیم و علی بن

عَاصِمٌ عَنْ سَيْفِ التَّمَّارِ عَنْ أَبِي الْمُرْهَفِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: الْعَبْرَةُ عَلَى مَنْ أَثَارَهَا هَلَكَ الْمَحَاضِيرُ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الْمَحَاضِيرُ؟ قَالَ: الْمُسْتَعْجِلُونَ أَمَا إِنَّهُمْ لَنْ يُرِيدُوا إِلَّا مَنْ يَعْزُضُ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْمُرْهَفِ! أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يُرِيدُواكُمْ بِمُحَافَةِ إِلَّا عَرْضَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ بِشَاغِلٍ ثُمَّ نَكَتْ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْمُرْهَفِ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ. قَالَ: أَرَى قَوْمًا حَسَبُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُمْ فَرْجًا بَلَى وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُمْ فَرْجًا! ^۱

ابو مرهف از امام باقر عليه السلام روایت می‌کند که فرمود: غبار بر سر کسی بنشیند که آن را برانگیزد (ضرب المثلی است عربی، یعنی هر که فتنه‌ای برانگیزد زیانش به خود او برگردد) و محاضیر هلاک گشتند. گفتم: قربانت گردم، محاضیر کیانند؟ فرمود: شتاب‌کنندگان (در ظهور دولت حق، آنان که شتاب دارند هر چه زودتر دولت حقه برپا گردد). بدان که آنان (یعنی مخالفین شما) برای شما توطئه‌چینی نکنند مگر برای کسی که متعرض (حکومت) آنها شود، سپس فرمود: ای ابا مرهف! بدان که آنها توطئه‌چینی برای شما نکنند، جز آنکه خدای عزوجل برای آنها کاری (که مانع اجرای نقشه آنها گردد) پیش آورد. سپس امام باقر عليه السلام چیزی به زمین کوبید؛ آنگاه فرمود: ای ابا مرهف! گفتم: بله. فرمود: آیا مردمی که خود را برای خدای عز و جل وقف کرده‌اند چنان بینی که خدا برای آنها گشایشی مقرر نفرماید؟ چرا؛ به خدا سوگند که به طور حتم خدا برای ایشان گشایشی مقرر سازد.

....➔

محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن می‌باشد، علی بن ابراهیم توثیق شده است. (خلاصه الاقوال، ص ۲۷۲).
 ۱. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۱ و در کتاب الغیبه نعمانی مضمون همین روایت از ابا مرهف نقل شده است. رک: نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۶.

بررسی سند

علامه مجلسی این روایت را ضعیف می‌داند.^۱ عمده ضعف این روایت به واسطه وجود محمد بن علی بن ابراهیم ملقب به ابوسمینه و ابوالمرهف می‌باشد؛ رجالیون فرد اول را تضعیف نموده^۲ و دیگری را مهمل دانسته‌اند.^۳

دلالت روایت

آنچه از این روایت استفاده می‌شود این است که امام در مقام نصیحت به اصحاب خود امر به صبر می‌نمایند و از اینکه در امر ظهور عجله کنند آنان را برحذر داشته و عرضه می‌دارند کسانی که شتاب دارند هر چه زودتر دولت حقه برپا گردد هلاک می‌شوند.^۴

علامه مجلسی می‌فرماید:

هلك المحاضیر^۵ ای المستعجلون فی ظهور دوله الحق قبل أوانها؛^۱

۱. مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۲۶، ص ۲۸۰.
۲. نجاشی در مورد وی می‌گوید: «ضعیف جدا، فاسدالاعتقاد، لایعتمد فی شیء وکان ورد قم و قد اشتهر بالکذب بالكوفة ونزل علی أحمد بن محمد بن عیسی مدة، ثم تشهر بالغلوفخفی (فجفا) وأخرجه أحمد بن محمد بن عیسی عن قم»؛ (نجاشی، *رجال*، ص ۳۳۲؛ خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۶، ص ۲۹۸).
۳. مامقانی، *تنقیح المقال*، ج ۳، ص ۳۴.
۴. فیض کاشانی، *واقی*، ج ۲، ص ۴۲۸.
۵. «المحاصیر بالصاد المهملة جمع محصور کالمیامین و الملاعین جمع میمون و ملعون و محصور الضیق الصدر الذی لا یصبر علی شیء و فی بعض النسخ بالصاد المعجمة جمع محضار کمصاییح جمع مصباح و هو الفرس المسرع فی العدو المرتفع فیه و المراد علی التقدرین الاستعجال فی الامر من غیر تأنی فیه» (مازندرانی، *شرح اصول کافی*، ص ۳۶۹).

محاضیر کسانی هستند که قبل از اینکه زمان دولت حق برسد عجله می‌کنند و این باعث هلاکت آنان می‌شود.

در این روایت نیز به صورت غیر مستقیم از تعیین وقت و وقت‌گزاری برای ظهور که باعث امید واهی می‌گردد، نهی شده است.

جلسه هفتم

روایت دهم: هارون بن عنتره از امیرالمؤمنین علیه السلام

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ سُفْيَانَ الْجَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ عَنْتَرَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَهُوَ يَقُولُ وَشَبَّكَ أَصَابِعُهُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ ثُمَّ قَالَ: تَفَرَّجِي تَضَيِّي وَتَضَيِّي تَفَرَّجِي. ثُمَّ قَالَ: هَلَكْتَ الْمَحَاضِيرُ وَنَجَا الْمُقْرَبُونَ وَتَبَّتْ الْحَصَى عَلَى أَوْلَادِهِمْ أَقْسَمُ بِاللَّهِ قَسَمًا حَقًّا إِنَّ بَعْدَ الْغَمِّ فِتْحًا عَجَبًا؛^۱

هارون بن عنتره از پدرش روایت کرده که گفت: بارها امیر مؤمنان را دیدم که انگشتان خود را مشبک می‌ساخت و درهم می‌کرد و (دنیا را مخاطب ساخته یا حکایت نفس می‌کرد و) می‌فرمود: فراخ شو و تنگ شو و تنگ شو و فراخ شو. سپس فرمود: شتاب‌کنندگان (در امر فرج و ظهور ما) هلاک شدند، و مقربان (یا آنان که آن را نزدیک دانند) نجات یافتند، و سنگریزه بر سر می‌خ (قدرت) آنها به جای مانده، سوگند می‌خورم به خدا از روی راستی، همانا پس از اندوه و غم فتح و گشایش شگفت آوری است.

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۸، ص ۲۹۴. در الغیبه نعمانی نیز شبیه به همین حدیث با سند

متفاوت نقل شده است. رک: نعمانی، *الغیبه*، ص ۱۹۸.

بررسی سند

علامه مجلسی رحمته الله سند این روایت را ضعیف می‌داند^۱ و عمده ضعف از ناحیه هارون بن عتره و سفیان بن ابراهیم الجریری می‌باشد که هر دو مهمل می‌باشند. علاوه بر این محمدبن علی ملقب به ابو سمینه تضعیف شده است.^۲

دلالت روایت

این روایت مشابه روایت قبلی است که امام علیه السلام در صدد بیان این نکته هستند که شتاب کنندگان امر فرج هلاک خواهند شد. علامه مجلسی معتقد است که مراد از عبارت «ثبت الحصی» کنایه از استحکام دولت ظالمان و پیشرفت روز افزون آنهاست که چندین قرن حاکم بودند^۳ و همین معنی را فیض کاشانی اخذ نموده است.^۴ اما ملّا محمد صالح مازندرانی ضمیر جمع را به مقربین برگردانده و مراد آن را صبر مقربین در مقابل ظالمین گرفته است.^۵

۱. مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۲۶، ص ۳۲۳.

۲. رک: خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۹، ص ۲۲۹ و ج ۸، ص ۱۴۸ و ص ۱۶۲.

۳. مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۲۶، ص ۳۲۴.

۴. ثبت الحصی علی أوتادهم كأنه کنایة عن استقامة أمرهم و ثباته (فیض کاشانی، *واقی*، ج ۲، ص ۴۳۱).

۵. «و ثبت الحصی علی أوتادهم الضمیر للمقربین و هذا کنایة عن ثباتهم فی مقام الصبر علی أذى الاعداء و تحملهم مکاره الضیق و شدايد البلاء حتی لا یسقط خیام صبرهم بصرصر شبهات المعاندین و لا تتحرک أوتادها بحصیات مفتریات المخالفین، و هذه العبارة کالمثل فی مقام الشدايد ثم أقسم بالقسم البار تأکیداً لمضمون ما سبق (فقال أقسم بالله قسماً حقاً ان بعد الغم) الّذی لحقنا و لحق شیعتنا بتسلط الاعداء و نزول الشدايد و
+....

روایت یازدهم: محمد بن نعمان از امام صادق علیه السلام

ابن شعبه حرانی روایت مفصلی را به نقل از محمد بن نعمان احول از امام صادق علیه السلام ذکر نموده که قسمتی از آن چنین است:

... يَا ابْنَ النُّعْمَانِ! إِنَّ الْعَالِمَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يُخْبِرَكَ بِكُلِّ مَا يَعْلَمُ لِأَنَّهُ سِرُّ اللَّهِ الَّذِي أَسْرَهُ إِلَى جَبْرِئِيلَ عليه السلام وَأَسْرَهُ جَبْرِئِيلُ عليه السلام إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم وَأَسْرَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وسلم إِلَى عَلِيِّ عليه السلام وَأَسْرَهُ عَلِيُّ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَأَسْرَهُ الْحَسَنُ عليه السلام إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَأَسْرَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلَى عَلِيِّ عليه السلام وَأَسْرَهُ عَلِيُّ عليه السلام إِلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام وَأَسْرَهُ مُحَمَّدٌ عليه السلام إِلَى مَنْ أَسْرَهُ فَلَا تَعْجَلُوا فَوَاللَّهِ لَقَدْ قَرَبَ هَذَا الْأَمْرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَأَذْغْتُمُوهُ فَأَخْرَجَهُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَا لَكُمْ سِرٌّ إِلَّا وَاعْدُوْكُمْ أَغْلَمُ بِهِ مِنْكُمْ...^۱

ای پسر نعمان! عالم نمی‌تواند هر چه را می‌داند به تو بگوید، اینها اسراری است که خداوند به جبرئیل فرموده، جبرئیل به محمد صلى الله عليه وآله وسلم و محمد به علی عليه السلام و علی به حسن عليه السلام و حسن به حسین عليه السلام و حسین به علی (امام سجاد) عليه السلام و علی عليه السلام به محمد (امام پنجم) عليه السلام و محمد به آن کسی که فرموده (یعنی: خود آن بزرگوار) پس شتاب نکنید. به خدا، سه بار این امر (فرج آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم و حکومت عدالت) نزدیک شده و بر اثر افشاگری شما به تأخیر افتاده، به خدا، شما هیچ سری ندارید جز اینکه دشمنانان از آن آگاه‌ترند....

بررسی سند و بحثی پیرامون تحف العقول

قبل از پرداختن به سند روایت اشاره‌ای به جایگاه حسن بن علی بن

....>

البلاء (فتحا عجباً) و هو ظهور الصاحب عليه السلام و استيلاؤه على مشارق الارض و مغاربه»؛ (مولی محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۳۹۰).
 ۱. تحف العقول، ص ۳۱۰ احادیث مشابه به حدیث مذکور در کتب روائی ما نقل شده است. ر.ک: نعمانی، الغیبیة، ص ۲۸۸؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۱۴ و ج ۵۲، ص ۱۱۷.

حسین بن شعبه حرانی و کتاب تحف العقول می‌نماییم. روایات تحف العقول دارای سند متصل نبوده و همین مطلب باعث گردیده تا برخی از محققین اعتبار سندی روایات موجود در تحف العقول را نپذیرند. در این جا به ذکر اقوال تعدادی از علماء در مورد مولف و کتاب آن می‌پردازیم.

آیت الله خوئی رحمته الله درباره عظمت مولف کتاب تعبیری همچون فاضل، وجیه، جلیل القدر و رفیع الشان به کار می‌برد و معتقد است که کتاب او مشتمل بر درر و یاقوت می‌باشد.^۱

علامه مامقانی و محدث قمی نیز او را با عناوینی مانند: فاضل، فقیه، متبحر و معتبر یاد می‌کند و مامقانی کتاب او را محل اعتماد علماء ذکر می‌نماید.^۲

علامه مجلسی رحمته الله در مورد کتاب می‌گوید: کتاب او از منابع قدیم و نظم کتاب دلالت بر رفعت و جلالت شأن مؤلف دارد و مواعظ این کتاب از اصول گرفته شده و نیازی به سند ندارد.^۳

با توجه به اینکه مؤلف دارای این عظمت می‌باشد کتاب وی نیز محل اعتماد علما می‌باشد و مؤلف در مقدمه کتاب خود علت عدم ذکر اسناد را به خاطر تخفیف و ایجاز بیان می‌کند.^۴ و بنا بر آنچه مؤلف در مقدمه

۱. خوئی، مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۴.

۲. مامقانی، رجال، ج ۱، ص ۲۹۳؛ محدث قمی، فوائد الرضویه، ص ۱۰۹ (آدرس‌ها به نقل از مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۵ می‌باشد).

۳. برای اطلاع بیشتر رک: خوئی، مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۵.

۴. رک: مقدمه تحف العقول، ص ۳ که می‌فرماید: اسقطت الأسانید تخفیفاً و ایجازاً و إن كان أكثره لی سماعاً.

کتاب بیان کرده است، اگر روایات این کتاب در میان منابع ما معارضی نداشت می‌توان آنها را پذیرفت و به عنوان روایات معتبر اخذ نمود.

محمد بن نعمان الاحول

وی همان مؤمن طاق می‌باشد که از اصحاب امام صادق علیه السلام است. نجاشی در مورد وی می‌گوید: اما منزلت او در علم و سلامت نفس مشهور است.

شیخ طوسی نیز می‌گوید: محمد بن نعمان احول، نزد شیعیان به مؤمن طاق شناخته می‌شود و نزد اهل سنت او را به شیطان طاق می‌شناسند. او از یاران امام صادق علیه السلام بوده و مورد اعتماد و از متکلمین امامیه به شمار می‌رود.^۱

دلالت روایت

این روایت با محتوای روایت اول یکی است، اما با این تفاوت که در روایت اول تأخیر دو بار بیان شده، اما در اینجا سه بار تأخیر در امر فَرَج اشاره شده است.

۱. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۳.

جلسه هشتم

روایات دیگر در موضوع عدم توقیت

در پایان این فصل، به روایاتی دیگر از ائمه معصومین اشاره می‌کنیم که مفاد روایات قبل را دارد و با توجه به اعتبار سندی در روایات قبل، از بررسی اسناد این دسته بی‌نیاز هستیم و محتوای این روایات تأیید همان سخنی است که اهل بیت فرمودند: در دوران غیبت، حق و امکان توقیت وجود ندارد.

روایت دوازدهم: محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَبَّاسِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا مُحَمَّدُ! مَنْ أَخْبَرَكَ عَنَّا تَوْقِيئًا فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ فَإِنَّا لَا نُوَقِّتُ لِأَحَدٍ وَقْتًا؛^۱

محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد! هر کس به نقل از ما تعیین وقتی را به تو خبر داد هرگز از اینکه او را تکذیب کنی هراس نداشته

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۹؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۲۶ با اندکی تفاوت. نیز نقل بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۴ مثل نقل طوسی است.

باش که ما برای هیچ کس زمانی را (برای ظهور قائم علیه السلام) تعیین نمی‌کنیم».

روایت سیزدهم: ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّا لَا نُوقِتُ هَذَا الْأَمْرَ؛^۱

ابوبکر حضرمی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «ما زمانی را برای (ظهور) این امر معین نمی‌کنیم».

روایت چهاردهم: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام? فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقِتُ وَقَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وَرَسُولُهُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ؛^۲

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده، می‌گوید: «به آن حضرت عرض کردم: فدایت گردم خروج قائم علیه السلام چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: ای ابامحمد! ما خاندان هرگز وقتی را معین نمی‌کنیم، زیرا محمد صلى الله عليه وآله فرموده است: تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ می‌گویند».

روایت پانزدهم: توقیع امام زمان علیه السلام

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ أَنْ يُصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ

۱. همان، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۲۸۷.

سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى فَوْرَدَتٍ فِي التَّوْقِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَرَشِدَكَ اللَّهُ وَتَبَّتْكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمَّنَا فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَ سَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوَلَدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.... وَأَمَا ظُهُورُ الْفَرْجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَكَذَّبَ الْوَقَّاتُونَ؛^۱

اسحاق بن یعقوب گوید: از محمد بن عثمان عمری درخواست کردم نامه‌ای را که مشتمل بر مسائل دشواری بود به محضر امام زمان علیه السلام برساند، پس توفیقی به خط مولای ما صاحب الزمان علیه السلام به دستم رسید: خداوند تو را ارشاد کند و پایدار بدارد، اما سؤالی که درباره منکران از خاندان و عموزادگان ما کردی، بدان که بین خدای تعالی و هیچ کس خویشاوندی نیست و کسی که مرا انکار کند از من نیست و راه او مانند راه پسر نوح است، اما راه عمویم جعفر و فرزندانش راه برادران یوسف است. و اما ظهور فرج، آن با خدای تعالی است و تعیین کنندگان وقت دروغ می‌گویند.

روایت شانزدهم: منذر جواز از امام صادق علیه السلام

الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الصَّخَّافِ عَنْ مُنْذِرِ الْجَوَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَذَّبَ الْمُؤَقَّتُونَ مَا وَقَّتْنَا فِيمَا مَضَى وَلَا نُوقَّتُ فِيمَا يَسْتَقْبِلُ؛^۲

وقت گزاران دروغ می‌گویند و تکذیب می‌شوند و ما اهل بیت در گذشته وقت تعیین نکرده و برای آینده هم زمانی مشخص نمی‌کنیم.

جمع بندی

در جمع بندی این فصل باید گفت مطابق با روایات، ائمه طاهرين علیهم السلام

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۹۰ (عبارت ذکره ندارد)؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۳۱.
۲. طوسی، الغیبه، ص ۴۲۶.

زمانی را برای ظهور قرار نداده اند و نهی از استعجال نموده اند و اگر هم در روایتی سخن از زمان خاص به میان آمده است دو توجیه باید نمود: توجیه اول اینکه بگوئیم منظور از فرج، گشایش جزئی و تغییر وضعیت بوده و توجیه دوم اینکه روایات را بر اخبار بدائیه حمل کنیم. یعنی در آنها بداء حاصل می‌شود.

فصل دوم:

علم اهل بیت علیہ السلام به زمان ظهور

جلسه نهم

مقدمه

از جمله مباحث مهم و مطرح در عرصه مهدویت، بحث علم ائمه علیهم‌السلام به زمان ظهور است که آیا ائمه علیهم‌السلام از زمان ظهور آگاهی و اطلاع دارند؟ یا اینکه بحث از زمان ظهور همانند قیامت است و کسی جز خداوند از آن اطلاع ندارد؟

اقوال در این مساله

قائلین به علم اهل بیت به زمان ظهور

در میان بزرگان دو دیدگاه وجود دارد؛ عده‌ای قائل هستند که ائمه، از جمله وجود مقدس حضرت ولی عصر، به زمان ظهور علم دارند.^۱ و عده‌ای دیگر به عدم علم معصومین علیهم‌السلام از زمان ظهور معتقد می‌باشند.

۱. آنچه که در ادامه از علم ائمه به زمان ظهور سخن گفته می‌شود تنها اقوال علماء است، اما ادله آنان به دلیل عدم پرداختن به این بحث از جانب استاد معظم، می‌توان به کتب آنان و فصلنامه علمی - پژوهشی *انتظار موعود* شماره ۳۶ مراجعه نمود.

الف. سید مرتضی علم الهدی

از جمله قائلین به علم ائمه به زمان ظهور می توان به سید مرتضی اشاره نمود؛ ایشان می فرماید:

شیعه امامیه معتقد است که آباء و اجداد امام زمان علیه السلام - که بر همه آنان درود باد - با شناختی که از فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به زمان غیبت و چگونگی آن، نشانه ها، علامات و زمان ظهور به دست آورده اند، با امام زمان علیه السلام عهد کرده و از حد و حدود این امور آگاهی ساخته اند. بنابراین زمان ظهور با ویژگی هایش مورد تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام است.^۱

ب. شیخ طوسی

شیخ طوسی نیز با سید مرتضی هم عقیده بوده و می گوید:

خداوند متعال، امام زمان علیه السلام را از زمان غیبت و پایان غیبت توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و آباء طاهرینش (امام معصوم علیه السلام) آگاه نموده و اما اینکه زمان ظهور از ما مخفی شده به خاطر مصالحی می باشد که در آن است، ولی حضرت مهدی علیه السلام عالم و آگاه به آن زمان است و به ظن و گمان مراجعه نمی کند.^۲

ج. سید محمد تقی موسوی

از معاصرین هم می توان از کلام آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی استفاده نمود. وی می گوید:

از احادیث بسیاری که در بصائر و کافی و غیر آن آمده، ظاهر امر این است که امام مهدی علیه السلام وقت ظهورش را می داند، ولی به ایشان اذن داده نشده که

۱. المقنع (ترجمه)، ص ۱۱۳.

۲. طوسی، الاقتصاد، ص ۴۶۸.

آن را اظهار نمایند. و امامان گذشته علیهم السلام نیز مجاز به اظهار آن نبوده اند، زیرا هر چند امامان معصوم علیهم السلام به همه چیز عالم هستند ولیکن ایشان بندگان گرامی و مقرب هستند که پیش از امر و فرمان خدای متعال کاری نمی کنند و هر چه انجام دهند به فرمان او انجام می دهند.^۱

د. آیت الله بهجت

مرحوم آیت الله بهجت رحمته الله هم به این مطلب قائل بوده و در بیان خود چنین می گوید:

حضرت غائب علیه السلام عجب صبری دارد! با این که از تمام آن چه که ما می دانیم و یا نمی دانیم اطلاع دارد و از همه ی امور و مشکلات و گرفتاریهای ما با خبر است. خود حضرت هم منتظر روز موعود است و خودش می داند که چه وقت ظهور می کند. این که گفته می شود که آن حضرت وقت ظهورش را نمی داند، درست نیست.^۲

ه. آیت الله ناصری اصفهانی

آیت الله ناصری می گوید:

ما معتقدیم که حضرت ولی عصر علیه السلام از زمان ظهور و انقلاب جهانی خود آگاه هستند و به روشنی می دانند که در چه زمانی این امر صادر می شود و این نظر ما مبتنی بر روایاتی است که درباره حیطه علم و نیز چگونگی شخصیت آن حضرت علیه السلام صادر شده است.^۳

۱. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۴۰۶ و طیفه شصت و نهم و هفتادم.

۲. در محضر حضرت آیت الله بهجت، ج ۱، ص ۲۱۰، نکته ۳۱۵.

۳. نشریه امام شناسی، ش ۵، ص ۴، به نقل از آب حیات، مجموعه سخنرانی های آیت الله ناصری دامت برکاته.

و. آیت الله جوادی آملی

حضرت آیت الله جوادی آملی در بیان شرح عبارت «وارتضاکم لغیبه» بحثی به نام «علم به قیامت» دارند که نتیجه آن بحث این است که ائمه علم به زمان قیامت دارند و به تبع آن می توان از کلام ایشان این برداشت را نمود که علم به زمان ظهور هم دارند. متن کامل عبارت ایشان بدین صورت است:

مهم ترین غیبی که گاهی از آن به عنوان غیب ویژه یاد می شود و علم به آن را مخصوص خدای سبحان دانسته اند، قیامت است. خبرهایی که ائمه اطهار علیهم السلام از جزئیات قیامت و صحنه های آن داده اند، نشانه آگاهی داشتن آنان از جریان های آن محشر عظیم است. بنابراین، سؤال این است که آیا از زمان برپایی آن نیز آگاهی داشته اند یا خیر؟

ظاهر آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْئَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» این است که خداوند علم آن را نیز به انسان کامل معصوم علیه السلام عطا کرده است؛ زیرا آیات پیشین درباره قیامت و زمان برپایی آن است. از این جهت الف و لام «الغیب» خواه برای عموم باشد یا برای جنس، شامل قیامت خواهد شد. بنابراین، معنای آیه چنین است: خدا می داند که قیامت و خصوصیات آن چیست، چه وقتی برپا می شود و کسی را از این مطلب مهم آگاه نمی کند مگر آن انسان کاملی که پسندیده و مرتضای او باشد.

چند دلیل نیز بر این مدعا می توان اقامه کرد:

یکم. انسان های کاملی همانند ائمه طهارت علیهم السلام که در مقام نورانیت بیش از یک

نور نیستند، «صادر اول» یا «ظاهر نخست» هستند و در بالاترین مرتبه وجودی قرار دارند. از این جهت هرچه در عین مرتبه آنها یا پایین تر قرار دارد، مشهود آنان است؛ زیرا معنا ندارد که موجودی بر موجود دیگر اشراف وجودی داشته باشد، یعنی از حیث رتبه وجودی بالاتر از آن باشد، ولی احاطه علمی به آن نداشته باشد. از این رو هرچه در عالم امکان وجود دارد (از جمله قیامت)، با عنایت الهی معلوم آن انسان‌های کامل معصوم خواهد بود.

دوم. همه فرشتگان (از جمله فرشتگان مأمور قیامت)، در پیشگاه انسان کامل که در حضرت آدم علیه السلام تجلی کرده بود، خاضع و ساجدند: «فسجد الملكة کلهم أجمعون»^۱ و انسان کامل، معلّم آنهاست: «فلما أنبأهم بأسمائهم»^۲. بنابراین، هرچه در قلمرو تدبیر و مأموریت ملائکه قرار دارد (از جمله قیامت)، از حیثه علمی معلّم آنها که مقام خاصّ انسان کامل است، خارج نخواهد بود.

سوم. امام صادق علیه السلام پس از سه بار سوگند، فرمود:

...لو كنتُ بين موسى و الخضر عليه السلام لأخبرتهما أنّي أعلم منهما ولأنبئتهما بما ليس في أيديهما لأنّ موسى و الخضر عليه السلام أعطيا علم ما كان، و لم يُعطيا علم ما يكون و ما هو كائن حتّى تقوم الساعة و قد ورثناه من رسول الله صلى الله عليه و آله و آله و آله وراثته؛^۳

اگر من میان موسی و خضر علیه السلام می‌بودم، به آنها نشان می‌دادم که اعلم از آنها هستم و از چیزی خبر می‌دادم که آنها از آن آگاهی نداشتند؛ زیرا آنها به گذشته علم داشتند، اما از آینده و چیزهایی که تا برپایی قیامت خواهد آمد، آگاه نبودند، در حالی که ما چنین علمی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و آله به ارث برده‌ایم.

۱. سوره حجر، آیه ۳۰.

۲. سوره بقره، آیه ۳۳.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۶۱.

روایات دیگری با این مضمون به صورت «إلی یوم القیامة» آمده است. با توجه به این گونه روایات می توان گفت: پایان یافتن دانش ائمه علیهم السلام از حوادث آینده به معنای پایان یافتن دنیاست؛ زیرا با دو واژه «إلی» و «حتی» بیان کرده اند که هرچه پیش از برپایی قیامت رخ می دهد، می دانند. یعنی حتی آخرین حادثه پیش از وقوع قیامت از نظر زمان، مکان و سایر جزئیات برای آنان روشن است. بدین ترتیب، زمان برپایی قیامت که پس از آن (آخرین حادثه) خواهد بود نیز برایشان روشن است.

چهارم. چون عترت طاهرین علیهم السلام همتای قرآن حکیم اند و قرآن کریم حقایق فراوان غیبی را که ظرف قیام معاد از آن جمله است در باطن خود دارد؛ اگر امامان معصوم علیهم السلام از آن حقایق عینی آگاه نباشند، لازم می آید که عترت طاهرین علیهم السلام از قرآن کریم جدا شده باشند؛ زیرا برخی از معارف غیبی را قرآن در باطن خود دارد و عترت طاهرین علیهم السلام فاقد آن هستند و این محذور قابل پذیرش نیست؛ زیرا ظاهر حدیث شریف تقلین از این تفکیک ایا دارد.

تذکر: از انس نقل شده است:

همراه گروهی از اصحاب با رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که مردی اعرابی وارد شد و در ضمن پرسش های خود گفت: قیامت کی برپا می شود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سؤال شونده بیشتر از سؤال کننده نمی داند: «ما المسؤل عنها بأعلم من السائل». پس از آنکه رفت، رسول خدا ﷺ فرمود: این مرد جبرئیل بود.^۱

این روایت بر عدم آگاهی رسول خدا ﷺ از زمان برپایی قیامت دلالت نمی کند، بلکه معنایش طبق شواهد دیگر این است که «من علم استقلالی و

بالفعل به آن ندارم و جز آنچه تا کنون به من داده شد، نمی دانم». شاهد سخن اینکه سؤال کننده، حضرت جبرئیل علیه السلام بود که از یک سو واسطه وحی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و از سوی دیگر مُطاع فرشتگان از جمله فرشتگان مأمور و مدبّر قیامت است: (...رسول کریم... مطاع تمّ أمین).^۱

شاهد دیگر آنکه قرآن کریم از اموری به عنوان غیب نام برده و علم به آن را مخصوص خدا دانسته که از جمله آنها علم به زمان برپایی قیامت است: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي بِأَى أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾.^۲

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرد:

اینها اموری است که خداوند کسی را از آن آگاه نکرده است: «قال لی أبی: ألا أخبرک بخمسة لم یطلع الله علیها أحداً من خلقه؟ قلت: بلی. قال: إن الله عنده علم الساعة... إن الله علیمٌ خبیرٌ».^۳

اگرچه آگاهی از آینده، زمان و مکان مرگ، نزول باران و آنچه در ارحام مادران وجود دارد، از غیب شمرده شده است، لیکن ائمه علیهم السلام در روایات فراوانی از آینده خود و دیگران خبر داده اند؛ چنان که زمان و مکان مرگ خود و دیگران را مشخص کرده اند؛ همان طور که اخبار از سایر امور مذکور در آیه نیز فراوان است. بدین ترتیب باید اطلاق آیه و امثال روایت خصال را مقید کرد. پس از شکسته شدن اطلاق آیه سوره لقمان و روایت خصال می توان گفت: علم به زمان برپایی قیامت نیز از اموری است که در صورت لزوم، در

۱. سوره تکویر، آیه ۱۹-۲۱.

۲. سوره لقمان، آیه ۳۴.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۲۹۰.

اختیار انسان کامل (معصوم علیه السلام) قرار می‌گیرد.^۱
تاکنون به تعدادی از اقوال در زمینه آگاهی و علم امام و معصومین علیهم السلام به زمان ظهور اشاره نمودیم. اما به نظر می‌رسد دلیلی بر این ادعا وجود نداشته و بر خلاف آن، در روایات به عدم علم و آگاهی معصومین علیهم السلام اشاره گردیده است. و علم آن مختص به خداوند می‌باشد.

۱. جوادی آملی، *ادب فنای مقربان*، ج ۳، صص ۴۲۳-۴۲۷.

جلسه دهم

ادله نفی علم اهل بیت به زمان ظهور

در اثبات مدعای خود می توانیم به این روایات اشاره کنیم.

روایت اول: دعبل خزاعی از امام رضا علیه السلام

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ دَعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيَّ يَقُولُ: أُنشِدْتُ مَوْلَى الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عليه السلام قَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَاهَا:

مَدَارِسَ آيَاتِ خَلْقٍ مِنْ تِلَاوَةِ وَمَنْزِلِ وَحْيِ مُفْقِرِ الْعُرْصَاتِ

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي:

خُرُوجِ إِمَامٍ لِمَا مَحَالَةٌ خَارِجٌ يَقُومُ عَلَيَّ اسْمُ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَيَجْزِي عَلَيَّ النِّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ

بَكَى الرَّضَا عليه السلام بَكَاءً شَدِيداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: يَا خَزَاعِيُّ! نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَيَّ لِلسَّانِكِ بِهِذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَمَتَى يَقُومُ؟ فَقُلْتُ: لَأ، يَا مَوْلَى؛ إِيَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْراً. فَقَالَ: يَا دَعْبِلُ! الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْراً وَ أَمَا مَتَى؟ فَأَخْبَارٌ عَنْ

الْوَقْتِ فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ: مِثْلُهُ مِثْلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجْلِبُهَا لَوْ قُتِبَ إِلَّا هُوَ تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ^۱

عبد السلام بن صالح هروی گوید: من از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می‌گفت: بر مولای خود امام رضا علیه السلام قصیده خود را که چنین آغاز می‌شود خواندم:

مدارس آیات قرآن که از تلاوت تهی شده، و منزل و محل فرود وحی که عرصه‌های آن به بیابانهای بی‌آب و علف مبدل شده است.

و چون به این ابیات رسیدم:

به یقین و حتم اتفاق می‌افتد خروج امامی که طور حتم خروج خواهد کرد و بر اسم خدا و مبارکیها قائم می‌شود و جدا می‌کند در میان ما هر حقی را از باطل و پاداش می‌دهد بر نعمتها و سخطها، یعنی هر کس عمل خوب کرده باشد جزای خوب به او عطا می‌کند و هر کس عمل بد کرده باشد پاداش بد می‌دهد.

امام رضا علیه السلام به سختی گریستند، سپس سر خود را بلند کرده و به من فرمودند: ای خزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری کرده است، آیا می‌دانی این امام کیست؟ و کی قیام خواهد کرد؟ گفتم: نه ای مولای من! فقط شنیده‌ام که امامی از شما خروج می‌کند و زمین را از فساد پاک می‌سازد و آن را از عدل آکنده می‌سازد همان گونه که از ستم پر شده باشد. فرمود: ای دعبل! امام پس از من فرزندم محمد است و پس از او فرزندش علی و پس از او فرزندش حسن و پس از او فرزندش حجت قائم که در

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۳. در کتب دیگر هم با اندکی تفاوت نقل شده است. ر.ک: صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۵؛ خزاز رازی، کفایة الاثر، ج ۱، ص ۲۷۵؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۹؛ بهاء الدین نیلی، منتخب الانوار المضية، ص ۳۸؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۳۱؛ اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۲۸.

دوران غیبتش منتظر او باشند و در ظهورش از او اطاعت کنند و اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خدای تعالی آن روز را طولانی فرماید تا خروج کند و زمین را از عدل آکنده سازد، همچنان که از جور پر شده باشد. اما چه زمانی خواهد بود، این إخبار از وقت است و پدرم از پدرانش روایت کرد که به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: ای رسول خدا! قائم از فرزندان شما چه زمانی خروج می‌کند؟ فرمود: مَثَلٌ او مَثَلٌ قیامت است که «لَا يُجَلِّئُهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» (اعراف، آیه ۱۸۷)»^۱.

۱. برای این روایت نقل دیگری در کمال الدین هست که ترجمه آن ذکر می‌شود: عبد السلام بن صالح هروی گوید: دعبل بن علی خزاعی - رضی الله عنه - بر امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام در شهر مرو درآمد و به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا! من درباره شما قصیده‌ای سروده‌ام و سوگند یاد کرده‌ام که آن را پیش از شما بر احدی نخوانم. فرمود: برخوان، و او نیز چنین خواند: مدارس آیاتی که از تلاوت تهی شده، و منزل وحی که عرصه‌های آن به بیابانهای بی‌آب و علف مبدل شده است... و چون به این بیت رسید: می‌بینم غنائمی که حق آنهاست در میان غیر آنها تقسیم شده و دستان آنها از غنائم خودشان خالی شده است.

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام گریست و فرمود: ای خزاعی! راست گفتی. و چون به این بیت رسید: چون خونخواهی کنند دستانشان را که از ساز و برگ تهی است به طرف دشمنانشان دراز کنند.

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام دستهای خود را زیر و رو کرد و فرمود: آری، به خدا سوگند دستهای ما تهی و بسته است. و چون به این بیت رسید: من در دنیا و ایام تلاشم ترسان بودم و امیدوارم که پس از وفاتم در امان باشم.

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: خداوند تو را در روز قیامت در امان بدارد. و چون به این بیت رسید:

و قبری در بغداد متعلق به نفس زکیه است که خداوند آن را در میان غرفه‌های بهشت قرار داده است.

امام رضا علیه السلام فرمود: آیا دو بیت به قصیده تو بیفزایم که با آنها قصیده تو کامل شود؟ گفت: آری، ای فرزند رسول خدا! آنگاه امام علیه السلام فرمود:

و قبری در طوس است و چه مصیبت بزرگی دارد که درون را با شعله‌های سوزانش آتش می‌زند.

تا روز حشر که خدای تعالی قائم را برانگیزد و غم و اندوه را از ما بزداید.

دعبل گفت: ای فرزند رسول خدا! این قبری که در طوس است قبر کیست؟

امام رضا علیه السلام فرمود: قبر من است و روزگاری نگذرد که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زوار من در غربتم گردد، بدان هر کس مرا در طوس و در غربتم زیارت کند در روز قیامت همجوار من و آمرزیده خواهد بود. سپس امام رضا علیه السلام بعد از فراغ دعبل از خواندن قصیده برخاست و به او امر کرد که از جای خود برنخیزد و داخل سرای خود شد و پس از ساعتی خادم امام صد دینار رضوی برای وی آورد و به او گفت: مولایم می‌گوید: آن را برای خود هزینه کن. دعبل گفت: به خدا سوگند من برای این نیامده‌ام و این قصیده را برای صله نسروده‌ام و کیسه پول را نپذیرفتم و برای تبرک و تشرّف جامه‌ای از جامه‌های امام رضا علیه السلام را درخواست کرد، امام رضا علیه السلام جبه‌ای از خز را به همراه آن کیسه کرد و به خادم فرمود: به او بگو: مولای من می‌گوید این کیسه را بگیر که به زودی بدان نیازمند خواهی شد و در این باره دیگر سخن مگو. دعبل کیسه و جبه را گرفت و بازگشت و همراه قافله‌ای از مرو رفت و چون به موضع «میان قوهان» رسید دزدان بر آنان حمله‌ور شدند و همه قافله را گرفتند و دست و پایشان را بستند و دعبل نیز جزء دستگیرشدگان بود، و دزدان اموال قافله را تصرف کردند و به تقسیم آنها پرداختند، یکی از آنان به شعر دعبل تمثّل جسته و گفت.

می‌بینم غنائمی که حق آنهاست در میان غیر آنها تقسیم شده و دستان آنها از غنائم خودشان خالی شده است. دعبل آن را شنید و گفت: این بیت از کیست؟ او گفت: از مردی از خزاعه که به او دعبل بن علی می‌گویند. دعبل به او گفت: دعبل بن علی گوینده این قصیده که این بیت از آن است منم! آن مرد با شتاب به نزد رئیسشان رفت که از شیعیان بود و بر سر تلّی نماز می‌گزارد و او خودش آمد و مقابل دعبل ایستاد و گفت: آیا تو دعبلی؟ گفت: آری. گفت: قصیده را دوباره بخوان و او نیز آن را تکرار کرد. آنگاه او و

قیام به هنگام شنیدن نام قائم

محمد بن عبد الجبار در کتاب مشكاة الانوار جریان را به گونه‌ای

....»

همه کاروانیان را از قید اسارت آزاد و هر آنچه را که از آنها گرفته بودند به احترام دعبل باز گردانیدند و دعبل رفت تا به قم رسید و اهالی قم از او درخواست کردند که آن قصیده را برای آنها بخواند، و او گفت: همه در مسجد جامع مجتمع شوند و چون گرد آمدند بالای منبر رفت و قصیده را بخواند و مردم مال و خلعت بسیاری بدو دادند و خبر جبّه هدایی امام رضا علیه السلام به آنها رسید، و از او درخواست کردند که آن را به هزار دینار به آنها بفروشد و او نپذیرفت، گفتند: تکه‌ای از آن را به هزار دینار بفروشد و او نپذیرفت و از قم رفت و چون از روستا و آبادی بلد خارج شد گروهی از جوانان عرب به او رسیدند و جبّه را از وی ستاندند. دعبل به قم بازگشت و از آنها درخواست کرد که جبّه را به وی بازگردانند، اما جوانان امتناع کردند و نافرمانی مشایخ خود را نمودند و به دعبل گفتند: دسترسی به جبّه نخواهی داشت، بهای آن یعنی هزار دینار را بگیر و برو، و او نپذیرفت و چون از باز پس گرفتن جبّه ناامید شد، درخواست کرد که تکه‌ای از آن را بدو دهند و آنها پذیرفتند و تکه‌ای از آن و بهای بقیه آن را که هزار دینار بود به وی دادند، و او به وطن خود بازگشت و دید دزدان هر چه در منزلش بوده برده‌اند و آن صد دینار صله امام رضا علیه السلام را به شیعیان فروخت، هر دیناری را به صد درهم و ده هزار درهم به دست آورد و سخن امام رضا علیه السلام را به یاد آورد که «به زودی به آن نیازمند خواهی شد».

و او را کنیزی بود که به او علاقه زیادی داشت و به چشم درد سختی مبتلا شده بود، پزشکان را بر بالین وی آورد و در او نگریسته و گفتند: چشم راست او را نمی‌توانیم درمان کنیم و تپا شده است، اما چشم چپ او را تلاش می‌کنیم و درمان خواهیم کرد، اما گمان نمی‌کنیم که بهبود یابد. دعبل از این بابت عمیقاً اندوهناک شد و بی‌تابی شدیدی نمود، سپس به یاد آن جبّه و فضیلت آن افتاد و آن تکه جامه را بر چشمان آن کنیز کشید و از سر شب چشمان او را با آن بست و چون صبح شد چشمانش سالمتر از گذشته گردید و گویا به برکت امام رضا علیه السلام اصلاً مریض نبوده است (صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۷۳ - ۲۷۶).

متفاوت از نقل مشهور بیان می‌کند؛ می‌گوید: زمانی که دعبل به این بیت «خروج امام لا محاله خارج...» رسید، پس از اتمام این بیت امام دست مبارک را بر سر گذاشته، ایستادند و برای فرج دعا نمودند.^۱

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۹۰.

جلسه یازدهم

بررسی سند

سند این روایت صحیح می‌باشد و راویان آن تأیید شده‌اند.

۱. عبدالسلام هروی

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از مشایخ صدوق می‌باشد و شیخ طوسی او را ثقة می‌داند.^۱ عبدالسلام بن صالح هروی نیز ثقة می‌باشد.^۲ تنها نکته‌ای که در شرح حال این راوی وجود دارد این است که شیخ طوسی او را از اهل سنت می‌داند.

علامه تستری رحمته الله منشأ عامی دانستن وی از طرف شیخ را در دو مطلب بیان کرده و می‌گوید:

۱. زمانی که به مجلس مامون وارد می‌شد از صحابی پیامبر تمجید نموده و اسامی خلفاء را مقدم و برای امام علی علیه السلام و عثمان طلب رحمت می‌نمود و این نوع از حرکات را به عنوان عقیده و مذهب خود معرفی

۱. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۶.

می نمود.^۱

۲. نقل بعضی از روایات که با مذهب تشیع منافات دارد؛ از جمله این روایت:
أخبرنا البرقانی، أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ بِيانِ الزَّبِيئِيِّ، حَدَّثَنَا
الْحَسَنُ بْنُ عَلَوِيَةَ الْقَطَّانِ، حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ - عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ -
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَمِيرٍ، حَدَّثَنَا سَفِيَانُ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ زَيْدِ بْنِ
تَيْبِعٍ عَنْ حُدَيْفَةَ قَالَ: ذَكَرْتُ الْإِمَارَةَ أَوْ الْخِلَافَةَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «إِنْ
وَلَّيْتُمُوهَا أَبَا بَكْرٍ وَجَدْتُمُوهُ ضَعِيفًا فِي بَدَنِهِ، قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ، وَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا عُمَرَ
وَجَدْتُمُوهُ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ، وَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا عَلِيًّا وَجَدْتُمُوهُ هَادِيًّا
مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ؛

حذیفه می گوید: نزد پیامبر از خلافت سخن به میان آمد؛ حضرت فرمودند:
اگر امر خلافت به دست ابوبکر باشد او را از لحاظ جسمانی ضعیف و در
امور الهی قوی می یابید و اگر به دست عمر بیفتد هم از لحاظ جسمانی و هم
از لحاظ امر الهی دارای قوت می باشد، اما اگر به دست علی باشد او را هادی
و مهدی و بر طریق مستقیم می یابید.

علامه تستری در نقد این مطلب می گوید:

این دو جریان از روی تقیه بوده است و روایات دیگری از اباصلت نقل شده
است که بر خلاف موارد مذکور می باشد؛ از جمله روایتی که دارقطنی حکایت
می کند که اباصلت می گفت: کلب علویون بر تمام بنی امیه برتری دارد.^۲

۱. کان عبد السلام یرد علی أهل الأهواء من المرجئة والجهمية، والزنداقه، والقدرية وكلم
بشر المریسی غیر مرة بین یدی المأمون مع غیره من أهل الکلام، کل ذلك کان الظفر له،
وکان يعرف بکلام الشیعة، وناظرته فی ذلك لاستخرج ما عنده فلم أره یفرط (یفرق)،
ورأیته یقدم أبا بکر و عمر، ویترحم علی علی و عثمان، ولا یذكر أصحاب النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
إلا بالجمیل، وسمعه یقول: هذا مذهبی الذی أدين الله به.

۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۶۲.

۲. دعبل بن علی خزاعی

وی از بزرگان دوستداران اهل بیت بوده است و در جلالت او شکی وجود ندارد^۱ و تنها فاضل جزایری در حاوی الاقوال^۲ وی را جزء ضعفا دانسته است. جزایری مستند خود را خواب پسر دعبل قرار داده است؛ گویا پسر دعبل در خواب صورت پدر خود را سیاه می‌بیند و دعبل علت سیاهی صورت خود را شرب خمر معرفی نموده است.^۳

در جواب این اشکال باید گفت:

۱. ناقل این روایت ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم هرمزی بیهقی و ابی الحسن داوود بکری و علی بن دعبل همگی مجهول می‌باشند.^۴

۲. مستند این روایت خواب می‌باشد که عدم حجیت آن واضح می‌باشد.

۱. ر.ک: همان، ج ۷، ص ۱۴۴؛ مجلسی، *الوجیزه*، ص ۷۸؛ حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۳۰، ص ۳۶۹.

۲. جزائری، *حاوی الاقوال*، ج ۳، شماره ۱۵۵۴.

۳. جریان خواب: ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم هرمزی بیهقی می‌گوید: از ابی الحسن داود بکری شنیدم که می‌گفت: از علی بن دعبل بن علی خزاعی شنیدم که گفت: چون وقت وفات پدرم رسید رنگ او تغییر کرد و زبان او بسته شد و روی او سیاه شد و وفات کرد و نزدیک بود که من از مذهب او برگردم، بعد از سه روز او را در خواب دیدم که جامه‌های سفید در بر و کلاه سفیدی بر سر داشت. به او گفتم: ای پدر! خدا با تو چه کرد؟ گفت: ای پسر من! آنچه تو دیدی از سیاه شدن روی من و بسته شدن زبان من از این جهت بود که من در دنیا شراب می‌خوردم و پیوسته بدین حال بودم تا اینکه رسول خدا را ملاقات کردم. (ابن بابویه، *محمد بن علی، عبون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۲۶۶).

۴. خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۷، ص ۱۴۷.

۳. ممکن است گفته شود دعبل، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیده است، فلذا خواب دارای حجت است. می‌گوئیم دعبل پیامبر را رؤیت نموده است، نه فرزندش؛ بنابراین عدم حجیت خواب باقی می‌ماند.

۴. ظواهر الفاظ در بیداری دارای حجیت می‌باشد، اما در رؤیا حجیت آن محل اشکال است و لذا به ملازمات آن اخذ می‌شود؛ مثلاً اگر کسی خواب کعبه را دید نشانه آن است که به مادر خود خدمت می‌کند و در اینجا سیاهی چهره الزاماً دلالت بر سوء حال شخص نمی‌کند.

بنابراین، استناد به این جریان باعث تضعیف دعبل نمی‌شود و روایات وی دارای اعتبار می‌باشد.

دلالت روایت

آنچه از این روایت استفاده می‌شود این است که تعیین زمان ظهور همانند تعیین زمان قیامت است و همانطور که به زمان قیامت علم نداریم به زمان ظهور نیز علم نداریم. سپس حضرت به آیه شریفه استناد نموده است: *«يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ تَقُلْتُ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ض»*^۱ که مفسرین از این آیه سختی و دشواری علم به قیامت برای زمینیان و آسمانیان را برداشت نموده‌اند.^۲

در نتیجه همانگونه که اهل بیت علیهم السلام به زمان قیامت علم ندارند از زمان ظهور نیز بی اطلاع هستند.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۷۸. البته علامه طباطبائی ثقل را مربوط به تمامی امور می‌داند؛ وی می‌فرماید: آنچه که راجع به آن (قیامت) است از قبیل ثبوت آن و علم به آن وصف تا آن برآسمانها و زمین و غیره همه ثقیل است. (ترجمه المیزان، ج ۸، ص ۴۸۳).

جلسه دوازدهم

روایت دوم: مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام

الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّينَ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفْضَلِ، عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ علیه السلام هَلْ لِلْمَأْمُولِ الْمُتَنَظِّرِ الْمَهْدِيَّ علیه السلام مِنْ وَقْتِ مُوَقَّتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ؟ فَقَالَ: حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُوَقَّتَ ظُهُورُهُ بِوَقْتٍ يَعْلَمُهُ شِيعَتُنَا. قُلْتُ: يَا سَيِّدِي وَ لِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ هُوَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً...^۱

مفضل بن عمر می گوید: از آقایم حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مأموریت مهدی منتظر وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟ فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آن را بدانند. عرض کردم: آقا! برای چه؟ فرمود: زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند می فرماید: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؛ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا

۱. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، ص ۴۳۳؛ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۵،

ص ۲۱۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۱۶.

بَعْتَهُ»؛^۱ درباره قیامت از تو سؤال می‌کنند، کی فرامی‌رسد؟! بگو: علم آن فقط نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او (نمی‌تواند) وقت آنرا آشکار سازد (اما قیام قیامت، حتی) در آسمانها و زمین، سنگین (و بسیار پراهمیت) است و جز به طور ناگهانی، به سراغ شما نمی‌آید!

بررسی سند

سند این روایت ضعیف می‌باشد.

۱. حسن بن سلیمان حلی (ره) قبل از نقل روایت می‌گوید: این حدیث از محمد بن ابراهیم و وی هم از خط پدر خود این روایت را نقل کرده که بر این اساس روایت وجاده می‌باشد و راویان میان ابراهیم بن محسن و حسین بن حمدان مشخص نیست.^۲

۲. اما راویان حدیث از جمله حسین بن حمدان و محمد بن نصیر توثیق ندارند، بلکه در مورد محمد بن نصیر مذمت های صریحی وارد شده است.^۳

۳. اما راوی دیگر روایت یعنی مفضل بن عمر کوفی - از اصحاب حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام - است. ایشان روایات بسیاری از آن دو امام بزرگوار شنیده و روایت کرده است. نیز از وکلای آنان بوده است. حدیث مفضل و معروف وی از حضرت صادق علیه السلام درباره خدانشناسی که مشهور به «توحید مفضل» است، دلیل روشنی بر

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۲. «حَدَّثَنِي الْأَخُ الصَّالِحُ الرَّشِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنِ الْمَطَارِ أْبَادِيُّ أَنَّهُ وَجَدَ بِحَطِّ أَبِيهِ الرَّجُلَ الصَّالِحَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنٍ هَذَا الْحَدِيثَ الْأَتَى ذِكْرُهُ وَأَرَانِي حَطَّهُ وَكَتَبْتُهُ مِنْهُ، وَصُورْتُهُ»؛ (حلی، مختصر البصائر، ص ۴۳۳).

۳. ر.ک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۲۴ و ج ۱۷، ص ۳۰۰.

اهمیت و شخصیت وی نزد حضرت صادق است. موسی بن بکر می‌گوید: چون خبر رحلت مفضل به حضرت کاظم علیه السلام رسید، فرمود: خدا او را رحمت کند که پدری بود بعد از پدر و راحت شد. بعضی از دانشمندان ما نظر به پاره‌ای از روایات که در آن از مفضل نکوهش شده است، او را مورد قدح قرار داده و به نیکی یاد نکرده‌اند. ولی اغلب محققین نظر موافق دارند و می‌گویند آن روایات یا مجعول و یا در مورد تقیه و برای حفظ مفضل از دشمنان بوده است که او را از اصحاب خاص ائمه ندانند؛ و قصد سوئی نسبت به وی نکنند.^۱

دلالت روایت

دلالت این روایت مانند روایت قبل می‌باشد که زمان ظهور را مانند زمان قیامت می‌داند و همانطور که به قیامت علمی نداریم به زمان ظهور نیز علم نداریم و این روایت گرچه دارای ضعف سند است، اما به عنوان مؤیدی برای روایت قبل می‌باشد.

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: «باز شناسی مفضل بن عمر از راویان مهدوی، امیر محسن عرفان»، فصلنامه علمی - پژوهشی/انتظار موعود، شماره ۲۸.

جلسه سیزدهم

روایت سوم: محمد بن حنفیه

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ يُونُسَ الْحَنْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ هِرَاسَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَزْوَرِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ رضي الله عنه يَقُولُ: إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِنَا رَايَةَ لِيَالِ جَعْفَرٍ وَأُخْرَى لِيَالِ مِرْدَاسٍ فَأَمَّا رَايَةُ آلِ جَعْفَرٍ فَلَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ فَغَضِبْتُ وَكُنْتُ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِكُمْ رَايَاتِ قَالَ آيَ وَاللَّهِ إِنَّ لِيَبِي مِرْدَاسِ مُوْطِدًا لَا يَعْرِفُونَ فِي سُلْطَانِهِمْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ سُلْطَانُهُمْ عُسْرٌ لَيْسَ فِيهِ يُسْرٌ يُدْتُونُ فِيهِ الْبَعِيدَ وَيَقْصُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ حَتَّى إِذَا أَمِنُوا مَكَرَ اللَّهُ وَعِقَابَهُ صَبَحَ بِهِمْ صَيْحَةٌ لَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَاعٍ يَجْمَعُهُمْ وَلَا دَاعٍ يُسْمِعُهُمْ وَلَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهَا وَقَدْ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ جاءه يَقُولُ: إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِنَا رَايَةَ لِيَالِ جَعْفَرٍ وَأُخْرَى لِيَالِ مِرْدَاسٍ فَأَمَّا رَايَةُ آلِ جَعْفَرٍ فَلَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ فَغَضِبْتُ وَكُنْتُ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِكُمْ رَايَاتِ قَالَ آيَ وَاللَّهِ إِنَّ لِيَبِي مِرْدَاسِ مُوْطِدًا لَا يَعْرِفُونَ فِي سُلْطَانِهِمْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ سُلْطَانُهُمْ عُسْرٌ لَيْسَ فِيهِ يُسْرٌ يُدْتُونُ فِيهِ الْبَعِيدَ وَيَقْصُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ حَتَّى إِذَا أَمِنُوا مَكَرَ اللَّهُ وَعِقَابَهُ صَبَحَ بِهِمْ صَيْحَةٌ لَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَاعٍ يَجْمَعُهُمْ وَلَا دَاعٍ يُسْمِعُهُمْ وَلَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهَا وَقَدْ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ مثلا فِي كِتَابِهِ حتى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا

أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا»^۱ ثُمَّ حَلَفَ مُحَمَّدٌ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ بِاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ آيَةٌ نَزَلَتْ فِيهِمْ. فَقُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ حَدَّثْتَنِي عَنْ هَؤُلَاءِ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ فَمَتَى يَهْلِكُونَ؟ فَقَالَ: وَيَحْكُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ خَالَفَ عِلْمَهُ وَقَتَ الْمُوقِتِينَ. إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَدَّ قَوْمَهُ ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زِيَادَةٌ عَشْرَةَ أَيَّامٍ لَمْ يُخْبِرْ بِهَا مُوسَى فَكَفَرَ قَوْمُهُ وَاتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ لَمَّا جَارَ عَنْهُمْ الْوَقْتُ وَ إِنَّ يُونُسَ وَعَدَّ قَوْمَهُ الْعَذَابَ وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَغْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ وَ لَكِنْ إِذَا رَأَيْتَ الْحَاجَةَ قَدْ ظَهَرَتْ وَقَالَ الرَّجُلُ بَتَّ اللَّيْلَةَ بَغَيْرِ عِشَاءٍ وَ حَتَّى يَلْقَاكَ الرَّجُلُ بَوَجْهِهِ ثُمَّ يَلْقَاكَ بَوَجْهِهِ آخَرَ. قُلْتُ: هَذِهِ الْحَاجَةُ قَدْ عَرَفْتَهَا فَمَا الْأُخْرَى وَ أَى شَيْءٍ هِيَ؟ قَالَ: يَلْقَاكَ بَوَجْهِهِ طَلْقٌ فَإِذَا جِئْتَ تَسْتَقْرِضُهُ قَرْضًا لِقَيْكَ بَغَيْرِ ذَلِكَ الْوَجْهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقَعُ الصَّبِيحَةُ مِنْ قَرِيبٍ؛^۲

محمد بن بشر گوید: «شنیدم محمد بن حنفیه می گفت: همانا پیش از پرچمهای ما پرچمی از آن آل جعفر و پرچم دیگری متعلق به فرزندان مرداس است،^۳ اما پرچم فرزندان جعفر چیز مهمی نیست و به چیز مهمی هم دست نمی یابد. من خشمگین شدم- و نزدیکترین مردم به او بودم- و گفتم: فدایت شوم مگر پیش از پرچمهای شما پرچمهای دیگری خواهد بود؟ گفت: آری، به خدا قسم بنی مرداس را حکومت آماده ای خواهد بود که در دوران حکومت و قدرتشان خیری نخواهند دید، حکومت ایشان پر مشقت بوده و آسایشی در آن نباشد، در آن حکومت، دور را به خود نزدیک، و نزدیک را از خود دور گردانند تا همین که خود را از مکر خداوند و کیفر او ایمن دیدند صبحه ای بر ایشان زده شود که دیگر

۱. سوره یونس، آیه ۲۴.

۲. نعمانی، *الغیبه*، ص ۲۹۰ تا ۲۹۲. شبیه به همین حدیث در *الغیبه طوسی* آمده با سند متفاوت: «الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ الْجَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرِ بْنِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ فِي حَدِيثٍ اخْتَصَرْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ أَنَّهُ قَالَ: ...» (*الغیبه*، ص ۴۲۷).

۳. علامه مجلسی رحمته الله فرموده است: بنی مرداس کنایه از بنی عباس است.

نه نگهبان و رهبری که جمعشان کند به جای ماند و نه فراخواننده‌ای که آواز خود را به گوش ایشان رساند و نه جماعتی که بر آن محور گرد آیند و خداوند در کتاب خود مثلی برای ایشان زده است که: حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْيَنْتَ...؛ تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را گرفته و آرایش می‌یابد [و اهل زمین گمان می‌کنند که آنان مسلط بر زمین شده‌اند به ناگاه امر ما شبانه یا به روز بر آن رسد] - سپس محمد بن حنفیه به خدا سوگند یاد کرد که این آیه درباره آنان نازل شده است. من گفتم: فدایت گردم تو امر بزرگی از اینان برای من حدیث کردی، پس یکی ایشان نابود می‌شوند؟ گفت: ای وای بر تو ای محمد! علم خداوند خلاف زمانی است که تعیین‌کنندگان وقت معلوم می‌کنند، همانا موسی علیه السلام قوم خود را سی روز وعده داد، ولی در علم خداوند عزّ و جلّ ده روز افزون بود و موسی را از آن آگاه نفرمود، پس قوم موسی کافر شدند و پس از رفتن او به هنگام سر رسیدن و گذشتن وقت، گوساله را به پرستش گرفتند. و نیز یونس قوم خود را وعده عذاب داد در حالی که در علم خداوند گذشت از ایشان بود، و کار او چنان شد که می‌دانی، اما هنگامی که دیدی نیازمندی آشکار شده و مرد می‌گوید: شب را بدون شام سر به بالین نهادم و تا آنگاه که مردی (امروز) با چهره‌ای با تو روبرو می‌شود، سپس (فردا) با روئی دیگر با تو ملاقات می‌کند - من گفتم این نیازمندی که گفتی فهمیدم، ولی آن دیگری چه چیزی است؟ گفت: منظور این است که با تو با روی گشاده برخورد می‌کند، ولی وقتی نزد او می‌روی که وام و قرضی از او بگیری با روی دیگری با تو مواجه می‌شود - پس بدان هنگام به زودی آن صیحه واقع خواهد شد.

بررسی سند

در این روایت دو نفر از قبیل علی بن حزور و ابراهیم ابن ابی هراسه (ابراهیم بن هراسه) توثیق ندارند.

اما محمد بن حنفیه از بزرگان امامیه می‌باشد که پدر، برادر و عموی وی از معصومین می‌باشند و در جلالت وی شبهه‌ای وجود ندارد؛ بنابراین، از این بابت شبهه‌ای نداریم. تنها کلام ما این است که کلام وی از خود وی نقل شده است نه از معصومین؛ الا اینکه بگوئیم چنین مضمونی از معصوم برای ما رسیده باشد و کلام وی مؤید کلام معصوم است.^۱

دلالت روایت

در این روایت مثل دو روایت قبل علم ظهور به خداوند استناد داده شده است.

منافات نداشتن بین علم امام و ندانستن زمان ظهور

تاکنون به این نتیجه رسیدیم که نه تنها عالمان دینی و شیعیان از زمان ظهور مطلع نمی‌باشند، بلکه اهل بیت نیز از زمان ظهور اطلاع ندارند. و این مطلب با گستره علم اهل بیت علیهم‌السلام منافاتی ندارد، چرا که آنها به علمی که مورد نیاز هدایت بشر می‌باشد آگاهی کامل داشته و اسرار الهی را نیز می‌دانند، اما برخی از علوم هستند که بنا بر روایات اختصاص به خداوند داشته و هیچ کس از آنها اطلاع ندارد؛ به عنوان نمونه می‌توان به این روایت اشاره کرد:

۱. درباره شخصیت وی شبهاتی مطرح شده از جمله ادعای امامت و عدم حضور در کربلا که در بحث خارج مهدویت در طی هفت جلسه به تمامی سوالات پاسخ داده شده و چاپ گردید. نیز ر.ک: *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۴، ص ۸۴؛ طبسی، *نجم الدین، الایام المکیة*، ص ۲۶۱؛ مامقانی، *فوائد الرجالیة*، ج ۲، ص ۳۰۹؛ شهید ثانی، *رسایل*، ج ۱ ص ۵۶۱؛ خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۸، ص ۱۰۱ (ترجمه مختار).

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَوْ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بصِيرٍ وَوَهَيْبٍ عَنْ أَبِي بصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عُلَمِيَيْنِ عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَعِلْمٌ عِلْمُهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَانْبِيَاءُهُ وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ؛^۱

ابو بصیر از حضرت صادق عليه السلام نقل کرد که خدا را دو علم است؛ یکی مخزون است و کسی جز او خبر ندارد که از همین نوع بداء است و دیگری علمی است که به ملائکه و انبیا و رسل آموخته و ما نیز می دانیم.

جمع بندی

آنچه در این بخش باید گفت این است که روش اهل بیت روش توقیت و تعیین وقت نبوده است، بلکه بالاتر از آن از توقیت نهی نموده اند و با توجه به سه روایت مذکور به هیچ عنوان کسی (حتی ائمه علیهم السلام) نمی توانند تعیین وقت نمایند، چرا که زمان ظهور مانند زمان قیامت می باشد.

از این جا به دست می آید که هیچ یک از علما و اولیای دین و حتی عرفا نمی توانند ادعای تعیین وقت نمایند. و همانگونه که تاکنون از طرف هیچ عالمی زمان احتمالی وقوع قیامت عنوان نگردیده نباید به سمت توقیت احتمالی درباره ظهور حضرت مهدی عليه السلام متمایل گشت، چه برسد به اینکه فردی ادعای تعیین وقت حتمی نماید.

۱. همان، ج ۲۶، ص ۱۶۳. در این زمینه روایات فراوانی وارد شده است. ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۶.

فصل سوم:
موضع علما نسبت به توقیت

جلسه چهاردهم

عالمانی که توقیت کرده‌اند

یکی از هشدارهای جدی در مساله مهدویت بحث از توقیت و تعیین وقت بوده است که روایات آن مبنی بر تکذیب موقتین بیان شد. اما با این وصف در میان بعضی از افراد (اعم از اهل سنت و شیعیان) مشاهده می‌شود که گویا برای ظهور [یا پایان دنیا] زمانی مشخص نموده‌اند.

۱. آلوسی شافعی

آلوسی در تفسیر خود در ذیل آیه ۱۸۷ سوره اعراف پس از تفسیر و بیان دیدگاه خود در پایان بحث می‌گوید:

ظاهر آیات نشان می‌دهد که علمی به زمان قیامت وجود ندارد؛ اما عده‌ای به روایاتی استناد کرده‌اند که عمر دنیا را هفت هزار سال دانسته‌اند که پیامبر اسلام در هزاره ششم به بعثت رسیده است؛ از جمله این افراد به سیوطی می‌توان اشاره کرد.^۱

۱. «و أخرج الجلال السيوطي عدة أحاديث في أن عمر الدنيا سبعة آلاف سنة و ذكر أن مدة هذه الأمة تزيد على ألف سنة و لا تبلغ الزيادة عليها خمسمائة سنة، و استدل على ذلك بأخبار و آثار ذكرها في رسالته المسماة - بالكشف عن مجاوزة هذه الأمة الألف - و سمى بعضهم لذلك هذه الألف الثانية بالمخضمة لأن نصفها دنیا و نصفها الآخر

در جایی دیگر می‌گوید:

«ذهب الكثير منا إلى أنه منذ كان إلى زمن البعثة ستة آلاف سنة وأن عمر الدنيا سبعة آلاف سنة ورووا أخباراً كثيرة في ذلك»^۱ تعداد کثیری از بزرگان ما هستند که عمر دنیا تا زمان بعثت شش هزار سال بوده و کل عمر دنیا هفت هزار سال می‌باشد و اخبار زیادی در این باره روایت کرده‌اند.

یا اینکه نعیم بن حماد روایاتی را ذکر می‌کند که بیانگر توقیت می‌باشد. از ابی قبیل نقل می‌کند که در سال ۲۴۰ ظهور رخ خواهد داد و در نقلی دیگر از محمد بن حنفیه بیان می‌کند که امام در سال ۲۰۰ قیام خواهد نمود.^۲

۲. محمد بن محمد شعیری

در بعضی کتب روایی ما هم روایاتی هر چند ضعیف نقل شده که در آن سال ظهور را مشخص نموده است؛ از جمله روایتی که در کتاب جامع الاخبار بدین طریق نقل شده است:

وَفِي خَيْرِ آخِرِ سَنَةِ ثَمَانِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ تَطْهَرُ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا سَعِيدَةٌ مَعَ لَحِيَّةٍ وَ سَيْالٍ مِثْلَ الرَّجَالِ تَأْتِي مِنَ الصَّعِيدِ فِي مَائَتِي أَلْفِ عِنَانٍ وَ تَسِيرُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هَذِهِ الْقِصَّةُ طَوِيلَةٌ عَظِيمَةٌ مَا ذَكَرْتُهَا وَ فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ يَطْهَرُ مِنَ الرُّومِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْمُرِيدُ فِي سَبْعِمِائَةِ قِنْطَارِيَّةٍ عَلَى كُلِّ قِنْطَارِيَّةٍ صَلِيبٌ تَحْتَ

....→

- آخری، و إذا لم يظهر المهدي على رأس المائة التي نحن فيها ينهدم جميع ما بناه كما لا يخفى على من راجعه»؛ (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، ج ۵، ص ۱۲).
۱. روح المعاني، ج ۲، ص ۳۹۹، ذیل آیه ۱ تا ۴ سوره نساء؛ البته خود آلوسی در ادامه این نوع دیدگاه را نمی‌پذیرد.
۲. سیوطی، العرف الوردی فی اخبار المهدي، ص ۱۲۲ و ۱۶۸.

كُلِّ صَلِيبٍ أَلْفٌ فَارَسَ إِفْرَنْجِيٌّ وَ نَصْرَانِيٌّ وَ هَذِهِ قِصَّةٌ عَظِيمَةٌ طَوِيلَةٌ وَ فِي زَمَانِهِ
يَخْرُجُ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ مِنْ مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ سَفِيَانُ بْنُ حَرْبٍ وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ مِنْ وَقْتِ
خُرُوجِهِ إِلَى ظَهْوَرٍ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَمَانِ أَشْهُرٍ لَأَ يَكُونَ زِيَادَةَ يَوْمٍ وَ لَأَ
نُقْصَانٌ؛

در سال نهصد و هشتاد ظاهر شود زنی به نام سعیده با ریش و سبیل که مثل مردان می‌باشد و از زمین مصر با دویست هزار سواران بیاید و حرکت کند تا عراق و این قصه‌ای است طویل و عظیم. و در سال نهصد و هشتاد و هفت ظاهر شود از روم مردی که او را مرید می‌گویند در میان هفتصد قنطاریه و این علمی است؛ بر هر علمی قنطاریه صلیبی است و در زیر هر صلیب هزار هزار سوار فرنگی و نصرانی و این قصه‌ای است عظیم و طویل. در زمان او بیرون آید از ایشان مردی از مکه که او را سفیان بن حرب می‌گویند و در خبر دیگر وقت خروج او (سفیان بن حرب) تا ظهور قائم آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشت ماه باشد؛ نباشد یک روز زیاد و نه کم.

این روایت گرچه ضعیف و با مبانی شیعه سازگار نیست، اما مولف کتاب مذکور آن را نقل نموده است.

در میان شیعیان نیز افرادی از عوام و یا صوفیه وجود داشته اند که برای ظهور زمانی را مشخص نموده اند؛ از جمله آن افراد پیر غلام علی طوسی است که رساله‌ای با عنوان رساله مبشره شاهیه^۲ نوشته که زمان ظهور را سال ۹۶۳ می‌داند و شاه طهماسب به عنوان آخرین پادشاه

۱. محمد بن محمد شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۴۳.

۲. نام رساله بر اساس نوشته خود مولف مبشره شاهیه است که از این نام می‌توان دریافت ترکیبی است که از بشارت به ظهور حضرت مهدی و شاه یعنی شاه طهماسب در آن عرضه شده و بدین ترتیب بشارت به ظهور به عنوان نوعی بشارت شاهانه وصف شده است. (رسول جعفریان، مهدیان دروغین، ص ۳۲۰).

معرفی شده و پس از او دولت در اختیار امام مهدی علیه السلام قرار می‌گیرد.

۳. خواجه طوسی

شیخ بهائی نیز اشعاری را از خواجه نصیر نقل می‌کند که گویا وی سال ۱۰۳۰ را سال ظهور معین کرده است.^۱

در الف و ثلاثین دو قران می‌بینم وز مهدی و دجال نشان می‌بینم
یا ملک شود خراب یا گردد دین سری است نهان و من عیان می‌بینم

اما آنچه که در میان علمای شیعه و محققین آنها مطرح است، عدم علم به زمان ظهور بوده و صریحا در عبارت های خود به این مطلب اشاره نموده‌اند. در این جا به برخی از عبارات اشاره می‌کنیم.

۱. الکشکول، ج ۲، ص ۷۸.

جلسه پانزدهم

عالمانی که نفی توقیت کرده‌اند

۱. نعمانی

ایشان روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: از فرزندان من آنکه قائم است به اندازه عمر حضرت خلیل که یک صد و بیست سال است عمر می‌کند و تا این مقدار قابل درک است، سپس غیبتی در دهر (روزگار طولانی) خواهد نمود و به قیافه جوان رشید سی و دو ساله ظهور می‌کند تا آنجا که گروهی از مردم از اعتقاد به او باز می‌گردند، و او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان طور که از ستم و تجاوز پر شده باشد.^۱

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ طَرْخَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي يُعَمَّرُ عُمَرَ الْخَلِيلِ عَشْرِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ يُدْرِي بِهِ نَمَّ يَغِيبُ غَيْبَةً فِي الدَّهْرِ وَ يَطْهَرُ فِي صُورَةِ شَابٍّ مُوْفِقِ ابْنِ ائْتِنِينَ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى تَرْجِعَ عَنْهُ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ يَمَلُّوا الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ (نعمانی، الغيبة، ص ۱۸۹).

پس از نقل این روایت توضیحاتی دارند مبنی بر اینکه روایاتی که در آن توقیت نموده اند برای تسکین قلوب شیعیان بوده است نه اینکه توقیت ائمه علیهم السلام، قطعی بوده باشد. عبارت وی بدین صورت است:

ما ینبغی لعاقل ذی بصیرة أن یطول علیه الأمد و أن یتسرعجّل أمر الله قبل أوّانه و حضور آیامه بلا تغیر و لذكرا للوقت الذی ذکر أنه یظهر فیہ مع انقضائه فإن قولهم علیهم السلام الذی یروی عنهم فی الوقت إنما هو علی جهة التسلکین للشیعة... (این قسمت از کلام وی را می‌توان با قسمت تربی بالامانی آورد) و التقریب للأمر علیها إذ كانوا قد قالوا إنا لا نوقت و من روی لکم عنا توقیتا فلا تصدقوه و لا تهابوا أن تکذبوه و لا تعملوا علیه و إنما شأن المؤمنین أن یدینوا الله بالتسليم لكل ما یتی عن الأئمة علیهم السلام و كانوا أعلم بما قالوا لأن من سلم لأمرهم و یتیقن أنه الحق سعد به و سلم له دینته؛^۱

شخص عاقلی را که دارای بینش است سزاوار نیست این مدّت به نظرش طولانی بیاید و خواستار پیش رسیدن و جلو افتادن امر خدا قبل از فرا رسیدن زمان آن باشد، بدون اینکه در وضع مردم تغییری حاصل شده باشد، و نیز به خاطر داشتن وقتی که در خبر آمده که وی ظاهر نمی‌شود مگر پس از تمام شدن آن، همانا این گفته تنها برای آرامش خاطر بخشیدن به شیعیان و نزدیک نشان دادن آن است، زیرا ایشان خود فرموده‌اند: «ما زمانی را (برای ظهور) تعیین نمی‌کنیم و هر کس تعیین وقتی را از ما برای شما روایت کرد او را تصدیق نکنید و از اینکه او را دروغگو بخوانید هراس نداشته باشید و بدان گفته عمل نکنید» وظیفه‌ای که مؤمنان دارند آن است که با تسلیم در برابر همه آنچه از امامان علیهم السلام رسیده- و آنان به آنچه گفته‌اند خود آگاه‌ترند- بر طریق دین خدا و با اعتقاد به آن گام بردارند، زیرا کسی که به امر آنان تسلیم شود و یقین داشته باشد که همان حقّ است بدان وسیله رستگار خواهد شد، و دین

او برایش در امن و سلامت خواهد ماند.

۲. شیخ صدوق

شیخ صدوق در جلسه‌ای که با رکن الدوله (پادشاه آل بویه) برقرار شد؛ در جواب سوال رکن الدوله مبنی بر زمان ظهور فرمود:

خدای تعالی امام را به سبب حکمتی و مصلحتی از نظر مردم غایب ساخته، پس باید که وقت ظهور او را غیر خدای تعالی نداند؛ همچنان که در حدیث نیز واقع است که «مثل القائم من ولدی مثل الساعة» و خدای تعالی در مقام ابهام حال ساعه فرموده که: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلْتِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً»^۱.

۳. شیخ طوسی

وقت خروج حضرت مهدی به طور مشخص و به صورت تفصیلی برای ما مشخص نمی‌باشد و امام از ما غایب است تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه فرج بدهد. اگر در بعضی اخبار سخن از توقیت آمده است^۲ (بنا بر فرض صحت این اخبار) این مانع نمی‌شود که خداوند تبارک و تعالی در یکی از همان زمان‌هایی را ذکر کرده، معین فرموده باشد پس اگر اوضاع و احوال تغییر کرد، مصلحت نیز تغییر می‌کند و آن وقت به زمان دیگری موکول می‌شود. مسلماً در زمان‌های بعدی هم همین مساله جاری است و

۱. «ثم قال ان الامام صاحب الامر عليه السلام في اي وقت يظهر؟ فاجاب بانه غاب للحكم و المصالح عن نظر الناس و لا يعلم وقت ظهوره الا الله تعالى، و يدل عليه الحديث النبوي انه صلى الله عليه وآله قال: مثل القائم من ولدى مثل الساعة، و قال الله تعالى في مقام ابهام وقت الساعة: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا»؛ (معانی الأخبار، ص ۲۷).

۲. مثل خبر اول از فصل اول همین رساله.

توضیح بر همین اساس است. بنابراین نه وقت معین شده اولویت دارد، بلکه هر وقت دیگری هم می‌تواند تحت شرایطی به تأخیر بیفتد تا این که آنچه موجب تأخیر در ظهور است تکرار نشود و زمانی فرا برسد که هیچ چیز آن را تغییر نداده و حتمی باشد.^۱

پاسخ به یک اشکال

در میان علمای امامیه کسی را سراغ نداریم که زمانی را برای ظهور تعیین نموده باشد و یا اینکه این کار را جایز بدانند. و اگر هم مواردی از علما مطرح شده است به صورت احتمالی بوده و خود این بزرگواران بیان کرده اند که نمی‌توان به صورت قطع به این زمان‌ها امیدوار بود. از جمله این عالمان دینی می‌توان به علامه مجلسی رحمته الله علیه و حضرت آیت‌الله بهجت رحمته الله علیه اشاره نمود.

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۲۵.

جلسه شانزدهم

۴. علامه مجلسی

علامه مجلسی در کتاب رجعت روایاتی را نقل نموده و در ذیل آن توضیحاتی داده اند که گویا برای ظهور وقتی تعیین شده است و دولت صفویه را متصل به دولت امام مهدی علیه السلام دانسته‌اند. ما پس از بیان کلام ایشان به توضیح و تبیین مطلب خواهیم پرداخت. ایشان در قسمتی از کتاب خود و پس از نقل روایت ذیل چنین فرموده‌اند:

ابن عَقْدَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى عَنْ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَامٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَانَتْ بَقْوَمٌ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَمَّا يُعْطَوْنَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَمَّا يُعْطَوْنَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سِيوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَمَّا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَتَوَمُّوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ أَمَا إِنِّي لَوِ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَبْقَيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؛

ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌نماید که فرمود: گویا

مردمی را می‌بینم که در شرق برای طلب نمودن حق (خلافت) قیام کرده‌اند، ولی این حق را به آنها نمی‌دهند. باز آنها قیام می‌کنند، ولی به آن نمی‌رسند. وقتی که چنین دیدند شمشیرهای خود را حمایل می‌کنند و آنگاه آنچه را که می‌خواهند به آنها می‌دهند، ولی آنها نمی‌پذیرند تا آنکه کارشان سامان پیدا کند، اما باز این حق (دولت جهانی آل محمد) را به آنها نمی‌دهند جز به صاحب شما، مقتولین آنها از جمله شهیدانند. آگاه باشید! اگر من آن روز را درک می‌کردم خود را برای صاحب الامر ذخیره می‌کردم.

علامه مجلسی می‌فرماید:

بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق، کسی که طلب دین حق نمود و مردم را به دین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت، به غیر سلسله صفویه - خلدالله ملکهم - نبود و در این حدیث شریف جمیع شیعیان را، خصوصاً انصار و اعوان این دولت ابد توامان را، بشارت‌ها است که بر عاقل پوشیده نیست.^۱

آنچه را که می‌توان از این روایت استفاده نمود تنها تطبیق روایت بر دولت صفویه می‌باشد و سخنی از توقیت و زمان ظهور از جانب علامه به میان نیامده است.

جلسه هفدهم

روایت ابراهیم بن عبدالله از امام صادق علیه السلام

در غیبت نعمانی از ابراهیم بن عبدالله بن علا و او از پدرش از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و او از پدر بزرگوارش و آن حضرت از جدش امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت پاره‌ای از چیزهائی که بعد از وی تا قیام قائم اتفاق می‌افتد را بیان فرمودند.

در آن میان امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! چه وقت خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک می‌گرداند؟ فرمود: خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک نمی‌گرداند مگر بعد از اینکه خون محترمی ریخته شود. آنگاه از بنی امیه و بنی عباس به تفصیل سخن گفت؛ بعد فرمودند:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخُرَّاسَانَ وَعَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانَ وَالْمُلْتَانَ وَجَارَ جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ وَقَامَ مِنْهَا قَائِمٌ بِجِيلَانَ وَأَجَابَتْهُ الْأَبْرُ وَالْدَيْلَمُ وَظَهَرَتْ لَوْلَدِي رَايَاتُ التُّرُكِ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَالْحَرَامَاتِ وَكَانُوا بَيْنَ هَنَاتٍ وَهَنَاتٍ إِذَا خَرَبَتِ الْبُصْرَةَ وَقَامَ أَمِيرُ الْإِمْرَةِ فَحَكَى علیه السلام حِكَايَةً طَوِيلَةً ثُمَّ قَالَ: إِذَا جُهِّزَتِ الْأُلُوفُ وَصَنَّتِ الصُّفُوفُ وَقَتِلَ الْكَبِشُ الْخُرُوفُ هُنَاكَ يَوْمَ الْآخِرِ وَيَتَوَرُّ الشَّائِرُ وَيَهْلِكُ الْكَافِرُ ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ وَالْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَالْفَضْلُ وَهُوَ مِنْ

وَأُذِرَكَ يَا حُسَيْنُ لَأَبْنُ مِثْلَهُ يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي دَرَسَيْنِ بَالَيْنِ - يَظْهَرُ عَلَيَّ
 التَّقْلَيْنِ وَ لَأَ يَتْرُكُ فِي الأَرْضِ الأَذْنَيْنِ - طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَ لَحِقَ أَوَانَهُ وَ
 شَهِدَ أَيَّامَهُ؛

قیام قائم هنگامی است که یک نفر در خراسان قیام کند و بر کوفه و
 ملتان^۱ غالب گردد. و از جزیره «بنی کاوان»^۲ بگذرد، و شخصی از دودمان
 ما در گیلان قیام نماید، و مردم «ابر»^۳ و گیلان به وی بگروند، و پرچمهای
 ترک برای فرزندم آشکار شود، در حالی که در اطراف پراکنده‌اند و پیش از
 آن در میان زشتیها قرار داشتند هنگامی که بصره خراب شود، و پیشوای
 امراء قیام نماید، سپس داستان مفصلی را حضرت حکایت نمود. آنگاه
 فرمود: هنگامی که هزاران نفر برای جنگ آماده شود، و صفها بسته گردد و
 کوچ، بچه خود را بکشد و بعد دیگری قیام کند و انتقام خون او را بگیرد و
 کافر به هلاکت رسد، آن قائمی که همه آرزوی آمدن او را دارند و امام
 ناپیدا که دارای شرافت و بزرگواری است قیام می‌کند.

ای حسین او از نسل تو است، پسری مثل او نیست. در بین دو رکن
 مسجد الحرام با جمعیت اندک و با دو ابزار جنگ ظاهر می‌شود و بر
 جن و انس غلبه می‌یابد و یک نفر از افراد فرومایه را در روی زمین باقی
 نمی‌گذارد، خوش به حال کسی که زمان او را درک کند و به آن روزگار
 برسد و در آن روزها حاضر باشد.

علامه مجلسی رحمته الله علیه می‌گوید:

۱. ملتان از شهرهای هند نزدیک غزنه بوده و امروز جزو کشور پاکستان است.
۲. جزیره «کاوان» در دریای بصره است چنان‌که فیروزآبادی در قاموس گفته است
 (شاید مراد کارون باشد که در روایات کاوان نوشته شده است).
۳. گفته شده که همان نیشابور است، و «ابریشتویم» نام کوهی در آذربایجان است.

ظاهر است که خروج کننده اشاره است به امرای ترکمان مثل چنگیزخان و هلاکوخان و خروج کننده در گیلان اشاره است به شاه دین پناه، رضوان آرامگاه، شاه اسماعیل ماضی - حشره الله مع الائمه الطاهرین -

بعد علامه ادامه می‌دهد تا این عبارت که می‌فرماید: اما بشارت به تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصلوات و السلام و اتصال این دولت دین پرور، به دولت امام البشر از آخر حدیث ظاهر است.^۱

شرح روایت

این روایت هم مثل روایت اول از آن توقیت استفاده نشد و تنها ایشان در قالب بشارت، اتصال دولت صفویه به حکومت امام مهدی را تطبیق نموده‌اند.

نکته دیگر که لازم است یادآوری شود این است که ایشان در بحارالانوار همین روایت را نقل نموده و در توضیح روایت مواردی را تطبیق نموده اند و می‌فرماید:

«شخصی که از خراسان قیام می‌کند» هلاکوخان یا چنگیزخان مغول است، و «شخصی که در گیلان قیام می‌کند» شاه اسماعیل صفوی است و... اما در ادامه می‌گویند:

«قیام القائم عجل الله بعد ذلک لا یلزم أن یکون بلا واسطه و عسی أن یکون قریبا؛ آمدن قائم آل محمد لزومی ندارد که بلافاصله بعد از این علائم باشد و امکان هم دارد که نزدیک باشد».^۲

بنابراین نمی‌توان از کلام ایشان استفاده توقیت حتمی نمود و تنها

۱. مجلسی، رجعت، ص ۱۱.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۷.

اشکال این است که تطبیقاتی غیر حتمی صورت گرفته است. سومین موردی که ایشان مباحثی از زمان ظهور را بیان کرده اند در بیان روایت ذیل است.

يَا اَبَا لَيْبِدٍ! اِنَّ فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُتَقَطَّعَةِ لَعِلْمًا جَمًّا اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اَنْزَلَ الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ فَقَامَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ظَهَرَ نُورُهُ وَ تَبَيَّتْ كَلِمَتُهُ وَ وُلِدَ يَوْمَ وُلِدَ وَ قَدْ مَضَى مِنَ الْاَلْفِ السَّابِعِ مِائَةً سَنَةً وَ ثَلَاثُ سِنِينَ ثُمَّ قَالَ: وَ تَبَيَّنَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُتَقَطَّعَةِ اِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرُّارٍ وَ لَيْسَ مِنْ حُرُوفِ مُتَقَطَّعَةِ حَرْفٌ يَنْقُضِي اِلَّا وَ قِيَامٌ قَائِمٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ اَنْقِضَائِهِ. ثُمَّ قَالَ: الْاَلْفُ وَاَحَدٌ وَ اللَّامُ ثَلَاثُونَ وَ اَلْمِيمُ اَرْبَعُونَ وَ الصَّادُ تِسْعُونَ فَذَلِكَ مِائَةٌ وَ اِحْدَى وَ سِتُّونَ ثُمَّ كَانَ بَدْوُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام الْم اِنَّ اللَّهَ فَلَمَّا بَلَغَتْ مُدَّتُهُ قَامَ قَائِمٌ وَ وُلِدَ الْعَبَّاسُ عِنْدَ الْمَصِّ وَ يَقُومُ قَائِمًا عِنْدَ اَنْقِضَائِهَا بِالرَّافِ هُمْ ذَلِكَ وَ عِهِ وَ اَكْتَمَهُ؛^۱

۱. در بحار به شرح این روایت بدین صورت پرداخته شده است:
آنچه در حل این روایت که از اخبار مشکل و اسرار پنهان است! به نظر من می‌رسد این است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده حروف مقطعه اوائل سوره‌های قرآن اشاره به ظهور دولت گروهی از اهل حق و دولت جماعتی از پیروان باطل است.
آن حضرت ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از عدد اسماء حروف مقطعه با «زَبَر» و «بینه» (مراد از این عبارت بدین قرار است: حروف تهجی هنگام ترکیب یا دو حروف می‌شود مانند «با» و «تا» و یا سه حرف مثل «جیم» «میم» «لام» و یا بیشتر است. حرف اول این گونه حروف مرکب را «زَبَر» و حروف بعد از آن را «بینه» می‌گویند. مثلاً زبر جیم (ج) و بینه آن (یم) است) آنها همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می‌شود، با حذف مکررات آنها، استخراج فرموده است. به این معنی که باید الف و لام و میم را نه حرف شمرد و همین حروف را که در اول پنج سوره دیگر نیز ذکر شده، به شمار نیاورد. وقتی که حروف مقطعه اوائل سوره‌های قرآن را بدین گونه بشماریم، صد و سه حرف می‌شود و این موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، زیرا هنگام تولد پیغمبر بعد از گذشتن هفت هزار و صد و سه سال از ابتدای خلقت حضرت آدم، گذشته بود. و اینکه فرمود: «و بیان این»

....►

در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را بشمارای هست» همین معنی بود که ما بیان داشتیم. و اینکه حضرت فرمود: هر یک از این حروف مقطعه اوائل قرآن (مثلا مجموع الم) اشاره است به ظهور دولتی از بنی هاشم، که چون آن حروف بگذرد، آن دولت هم پدید می‌آید. مثلا «الم» که در اول سوره «بقره» است اشاره به ظهور دولت پیغمبر ﷺ است.

زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد، دولت عبدالمطلب بود؛ پس دولت او مبدء تاریخ است. و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر و بعثت آن سرور نزدیک به هفتاد و یک سال بود که مطابق با عدد «الم» است. (با حساب اجدد) پس «الم» اشاره به این معنی است. آنگاه به ترتیب سوره‌های قرآن «الم» دوم که در اول سوره «آل عمران» است اشاره به قیام امام حسین علیه السلام می‌باشد. زیرا قیام آن حضرت در اواخر سال شصت هجری و بعثت پیغمبر (که در اینجا مبدء تاریخ فرض می‌شود) سیزده سال بود (که جمعا هفتاد و سه سال میباشد) و می‌دانیم که شیوع دعوت پیغمبر و بالا گرفتن کار آن حضرت از سال دوم بعثت بوده (و بنابراین، از آن موقع تا قیام امام حسین با هفتاد و یک سالی که عدد «الم» است منطبق است).

سپس به ترتیب سوره‌های قرآن نوبت به «المص» می‌رسد که در اول سوره «اعراف» است و با گذشتن آن (که ۱۶۱ سال می‌شود) دولت بنی عباس پدید آمد، ولی این تطبیق مشکل می‌نماید، زیرا ظهور دولت بنی عباس و ابتدای بیعت گرفتن آنها در سال ۱۳۲ هجری بوده و حال آنکه در آن موقع ۱۴۵ سال از بعثت (که مبدء این تاریخ است) می‌گذشت و این موافق با مضمون روایت نیست! ولی ممکن است این مشکل را به چند وجه حل کرد: اول اینکه مبدء این تاریخ را غیر مبدء «الم» بدانیم به این معنی که مبدء، ولادت پیغمبر ﷺ باشد، زیرا ابتدای دعوت بنی عباس در سنه صد هجری بود و آشکار شدن نهضت آنها در خراسان در سال صد و هفت یا صد و هشت هجری روی داده؛ لذا از موقع ولادت پیغمبر تا آن موقع صد و شصت و یک سال می‌باشد (مطابق عدد المص).

دوم اینکه منظور از قیام بنی عباس؛ استقرار دولت و سلطنت آنها باشد که در اواخر زمان منصور دوانقی انجام گرفت. در این صورت با این تاریخ که مبدء آن بعثت پیغمبر باشد می‌سازد.

◄....

سوم اینکه این حساب مبنی بر اساس حساب ابجد قدیم باشد که آن را «مغاربه» می‌نامند. و سعض، قرشت، ثخذ و ضظغ در آن است، در حساب آنها «صاد» شصت است و بنابراین «المص» صد و سی و یک می‌شود، چنان که در «کتاب القرآن» خواهیم گفت حساب «المص» در خبر رحمه بن صدقه مبنی بر همین حساب است (یعنی ابجد قدیم) و بنابراین تاریخ «المص» با تاریخ «الم» موافق می‌باشد، زیرا در سال ۱۱۷ هجری دعوت بنی عباس در خراسان آشکار گردید و بعضی از آنها را گرفته به قتل رسانیدند (و چون ۱۳ سال از بعثت تا هجرت را نیز بر آن بیافزایید، ۱۳۰ سال می‌شود).

احتمال هم می‌رود که مبدأ این تاریخ زمان نزول آیه «المص» باشد. به این معنی که اگر در مکه نازل شده چنان که مشهور است، نزول آن را نزدیک به زمان هجرت فرض کنیم و با این فرض با بیعت ظاهری بنی عباس (۱۳۱) نزدیک است، و چنانچه در مدینه نازل شده باشد، امکان دارد نزول آن در زمانی باشد که بدون تهاقت منطبق بر بیعت آنها گردد.

اگر به تحقیقی که ما در «کتاب القرآن» در پیرامون خبر رحمة بن صدقه، نموده‌ایم مراجعه کنید خواهید دید که وجه سوم از وجه دیگر روشن‌تر و مؤید مضمون روایت مذکور است. این گونه تغییرات از نویسندگان نسخه‌ها زیاد اتفاق می‌افتد، زیرا آنها غالباً آشنای به هدف اخبار و مضمون آنها نیستند و مثلاً به نظرشان می‌آید که شصت با حسابی که در نظر گرفته‌اند تطبیق نمی‌شود، و ناچار آن را بر وفق مراد خود تغییر می‌دهند.

و اینکه حضرت فرمود: «وقتی مدت او به سر رسید» مقصود تکمیل مدت متعلق به قیام امام حسین علیه السلام است، زیرا مدت فاصل بین شهادت آن حضرت و قیام بنی عباس نیز جزو مدت قیام آن حضرت به شمار می‌رود که خداوند در آن مدت از بنی امیه انتقام گرفت تا آنکه آنها را مستأصل کرد.

و اینکه فرمود: «قائم ما در «الر» قیام می‌کند» چند صورت احتمال می‌رود:

اول اینکه این قسمت از اخباری باشد که «بدهاء» در آن راه دارد و تحقق آن مشروط به شرطی است که چون آن شرط تحقق پذیرفته، معنی خیر هم که مشروط آن باشد متحقق نگردیده است؛ چنان که اخبار این باب دلالت بر این دارد.

دوم اینکه «الر» در اصل «المر» بوده و کاتب اشتهاً «الر» نوشته باشد و مبدأ تاریخ آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیغمبر یعنی نزدیک بعثت آن حضرت باشد مانند «الم» و

ای ابولبید در حروف مقطعه قرآن، علم سرشاری است، وقتی خداوند «الم ذلِكَ الْكِتَابُ» را نازل فرمود، محمد ﷺ قیام کرد؛ تا آنجا که نور وجود اقدسش آشکار گشت و سخنانی در دل‌های مردم جای گرفت. هنگام ولادت او هفت هزار و صد و سه سال از آغاز خلقت آدم ابوالبشر می‌گذشت.

...→

مقصود از قیام قائم هم، قیام امام زمان به امر امامت در پنهانی باشد، زیرا امامت آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری به وقوع پیوست. پس هنگامی که یازده سال قبل از بعثت را نیز بر آن بیافزاییم با عدد «الم» موافق خواهد بود.

سوم اینکه مقصود تمام اعداد «الر» باشد که در قرآن ذکر شده است، زیرا «الر» در ابتدای پنج سوره قرآن آمده است و جمع کل اعداد آن ۱۱۵۵ است.

مؤید این مطلب این است که وقتی امام «الم» را ذکر فرمود، چون مقصودش یکی از آنها بود لفظ الله را هم با آنها آورد تا برساند که فقط ابتدای یک سوره منظور بود (و آن هم سوره آل عمران است که ابتدای آن «الم الله لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» می‌باشد) ولی «الر» این طور نیست؛ چه همه مکررات مقصود بوده است!

چهارم اینکه مقصود حضرت از گذشتن «الم» یا گذشتن تمام حروف مقطعه قرآن باشد که از «الر» شروع می‌شود؛ ولی منظور اصلی حذف اعداد «المص» یا «الم» باشد. و بنا بر تقدیر اول جمع تمام اعداد ۱۶۹۶ عدد می‌شود و بنا بر تقدیر دوم ۱۵۲۵ می‌باشد و بر حسب حساب مغاربه بنا بر تقدیر اول ۲۳۲۵ می‌شود و بنا بر تقدیر دوم ۲۱۹۴ می‌باشد و این گونه حساب کردن با قاعده کلی که حضرت فرمود مناسب‌تر است؛ زیرا حضرت فرمود: با گذشت مدت هر حرفی از حروف مقطعه قرآن دولتی از بنی هاشم پدید آید؛ اما دولت آل محمد آخرین همه دولتهاست، ولی این حساب از نظر لفظ دور است و ما هم آن را نمی‌پسندیم! این بود آنچه در حل این روایت مشکل به نظر ما آمد! پس آن را از ما بگیر و شکر نعمت را به جای آور!! از خداوند می‌خواهم که از لغزش ما در کردار و رفتار درگذرد. (مجلسی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۲، ص ۱۰۷).

سپس فرمود: بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را بشماری هست. هیچ یک از این حروف نمی‌گذرد جز اینکه یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام می‌کند. آنگاه فرمود: «الف» یک «ل» سی «م» چهل و «ص» در «المص» نود است که جمعا صد و شصت و یک می‌باشد، بعد از آن ابتداء قیام امام حسین علیه السلام «الم الله لا إله» بود. وقتی مدت او به سر رسید، قائم بنی عباس قیام می‌کند و چون آن بگذرد قائم ما در «الر» قیام می‌کند. پس آن را بفهم و در خاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار.

علامه رحمته الله می‌فرماید:

و اما آن که قیام قائم آل محمد علیهم السلام نزد «الر» است، فقیر را چنین می‌رسد که مراد این باشد الر- که در قرآن مجید است - همه را حساب باید کرد به قرینه‌ای که در الم، که یکی مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرمود در هر موضع و در الر، چون مراد همه بود بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می‌شود که تقریباً از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرت است، شصت و پنج سال مانده باشد، چون مبدء آن تاریخ از اوایل بعثت بود. امید که حق تعالی در این زودی دیده جمیع مؤمنین را به غبار موکب همایون آن حضرت، منور گرداند بمحمد و آله الطاهرين^۱.

چند نکته درباره این روایت باید بیان نمود:

۱. ابولید، راوی حدیث شخصی مجهول و ناشناس و در کتب رجالی

نامی از وی نیست.

۲. این حدیث، نخست در تفسیر عیاشی نقل شده که بین او و ابالید

چند نفر راوی دیگر وجود داشته اند که نامی از آنان به میان نیامده است.

و به اصطلاح مرسل است.
۳. آنچه علامه بیان نموده بر حسب احتمال بوده^۱ و اگر تاریخی را ذکر نموده‌اند تنها برای حل این روایت که از روایات مشکله بوده است می‌باشد، نه اینکه زمانی به صورت حتمی بیان کرده باشند.

۱. محدث جزایری در ریاض الأبرار در ذیل این حدیث می‌گوید: بسیاری از محدثین از شرح این حدیث اعراض نموده‌اند و تنها علامه مجلسی به شرح آن پرداخته است و ما عین عبارات علامه را بیان می‌کنیم. اما وی در پایان شرح می‌گوید: تمام کلام ایشان بر سبیل احتمال بوده است. (ر.ک: جزایری، نعمت الله، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۱۲۶).

جلسه هجدهم

توضیح و نقد کلام مرحوم بهجت

اما در مورد آیت الله بهجت؛ آنچه مکتوب شده است همان روایت سابق ابالبید بود که ایشان در این زمینه می‌فرمایند:

در تفسیر سید هاشم بحرانی رحمته الله علیه در ذیل آیه ی شریفه المص و نیز در غایه المرام به مناسبتی درباره ی وقت و علایم ظهور روایت مشکلی به حساب حروف نقل می‌کند که با قواعد نظری عقلی باید بررسی شود و در آخرش دارد: «فافهم ذلک واکتمه إلاً من اهله؛ پس آن را بفهم و جز از اهلس پنهان کن». اگر این روایت از حیث سند و صدور درست باشد، از آن استفاده می‌شود که: «کذب الوقاتون» یعنی تعیین کنندگان وقت ظهور برای غیر اهل، دروغگو هستند نه مطلق!

این روایت روز و ماه و سال و محل و ساعت ظهور را یکجا بیان می‌کند. بنده روایتی نظیر این روایت که به این صورت حساب و شماره سال و ماه و روز ساعت را ذکر نموده باشد ندیده‌ام.

حسابی هم از تاریخ انقراض بنی‌العباس تا زمان ظهور برای راوی بیان کرده که خیلی زحمت می‌خواهد که انسان از آن نتیجه مطلوب را بگیرد.

می‌فرماید: در فلان سال حکومت بنی امیه زایل می‌شود. راوی می‌گوید: تصدیقش را فهمیدم و....

اگر کسی بتواند در این روایت زحمت بکشد، شاید بتواند حتی سال، ماه، روز و ساعت را به دست آورد. منتهی محتاج اعمال دقت و فکر و قرائن عقلیه است. روی حسابی که بنده به دست آورده ام احتمال می‌دهم بین سالهای ۱۴۱۴ یا ۱۴۱۵ یا ۱۴۱۶ قمری مستقر باشد. البته شاید مقدمه و زمینه ظهور در آن سالها فراهم بشود. چنانکه سال انقراض حکومت بنی امیه را تعیین می‌کند که بعد از سی سال اتفاق افتاده، و آن سال که تعیین شده، سال مقدمه انقراض و تزلزل حکومت آنهاست نه انقراض فعلی.

نقل کرده اند که یکی از علما - که مدتهاست وفات کرده - فرموده است: «ظهور آن حضرت در سال دو چهارده در کنار هم (۱۴۱۴) است»^۱.

آنچه که از کلام ایشان استفاده می‌شود بیانگر دو مطلب است:

مطلب اول: حدیث کذب الوقاتون شامل موردی می‌شود که برای غیر اهل، زمانی تعیین شود نه برای کسانی که اهلیت آن را دارند؛ بنابراین خواص می‌توانند زمانی را برای ظهور مشخص کنند.

در پاسخ به دو نکته اشاره می‌شود:

۱. همانطور که خود ایشان تصریح نموده اند بحث صحت و عدم

صحت سند و صدور این روایت می‌باشد که اشکالات آن بیان شد.

۲. با توجه به مباحث قبلی و آنچه از روایات استفاده شد این بود که

تعیین زمان ظهور همانند تعیین زمان قیامت است و همانطور که هیچ یک از علما و خواص به زمان قیامت علم ندارند، به زمان ظهور نیز علم نخواهند داشت.

مطلب دوم: ایشان فرمودند: «روی حسابی که بنده به دست آورده ام

احتمال می‌دهم بین سالهای ۱۴۱۴ یا ۱۴۱۵ یا ۱۴۱۶ قمری مستقر باشد»

۱. در محضر آیت الله بهجت، ج ۱، صص ۳۶۰-۳۵۹، نکته ۵۸۶.

که گویا ایشان زمانی را برای ظهور مشخص نموده‌اند.
 در پاسخ باید گفت:
 ایشان به طور احتمالی بیان فرموده‌اند نه قطعی، در حالی که بحث ما سخن از توقیت قطعی است.
 در ادامه فرموده‌اند: البته شاید مقدمه و زمینه ظهور در آن سالها فراهم بشود نه این که سال ظهور در آن زمان صورت گرفته باشد.
 عدم وقوع ظهور در تاریخ مشخص شده بیانگر عدم صحت توقیت مذکور می‌باشد.

جمع بندی

آن چه از کلام علمای شیعه استفاده می‌شود عدم علم به زمان ظهور بوده و صریحا در عبارت های خود به این مطلب اشاره نموده‌اند و اگر درباره برخی از عالمان دین بحث از نزدیکی ظهور مطرح گردیده است بنا بر احتمالات بوده است.

الحمد لله رب العالمین
 قم مقدس
 نجم الدین طبسی

منابع

- قرآن كريم.
١. نهج البلاغة.
 ٢. ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم، العيبة للنعمانى، محقق / مصحح: غفارى، على اكبر، نشر صدوق، تهران، ١٣٩٧ق.
 ٣. ابن اثير جزرى، مبارك بن محمد، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، محقق / مصحح: طناحى، محمود محمد، ج ٤، موسسه مطبوعاتى اسماعيليان، قم، ١٣٦٧ ش.
 ٤. ابن بابويه، على بن حسين، الإمامة و التبصرة من الحيرة، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدي عليه السلام، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٤ق.
 ٥. ابن بابويه، محمد بن على، كمال الدين و تمام النعمة، محقق / مصحح: غفارى، على اكبر، اسلاميه، تهران، ١٣٩٥ ق، دوم.
 ٦. _____ عيون أخبار الرضا عليه السلام، محقق / مصحح: لاجوردى، مهدي، نشر جهان، تهران، ١٣٧٨ ق.
 ٧. _____ معانى الأخبار، محقق / مصحح: غفارى، على اكبر، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، ١٤٠٣ق.
 ٨. ابن شعبه حرانى، حسن بن على، تحف العقول، محقق / مصحح: غفارى، على اكبر، ج ٢، جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٤ق / ١٣٦٣ ش.
 ٩. ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، محقق / مصحح: هارون، عبد السلام محمد، مكتب الاعلام الاسلامى، قم، ١٤٠٤ق.
 ١٠. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الأئمة (ط - القديمة)، محقق / مصحح: رسولى محلاتى، سيد هاشم، بنى هاشمى، تبريز، ١٣٨١ق.
 ١١. اصفهانى، محمد تقى، مكيال المكارم فى فوائد دعاء للقائم عليه السلام، مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، قم، ١٤٢٨.
 ١٢. اعرجى كاظمى، محسن بن حسن، عده الرجال، موسسه الهدايه لاهداء التراث، اسماعيليان، قم، ١٤١٥ق.
 ١٣. آلوسى، سيد محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، تحقيق: على عبدالبارى عطية، دارالكتب العلميه، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: ١٤١٥ ق.

۱۴. جزایری، عبدالنبی، *حاوی الاقوال فی معرفه الرجال*، موسسه الهدایه لاحیاء التراث، ریاض الناصری، قم، ۱۴۱۸ ش.
۱۵. جزائری، نعمت الله بن عبد الله، *ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار*، مؤسسة التاريخ العربی، بیروت، ۱۴۲۷ ق / ۲۰۰۶ م.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، *ادب فنای مقربان*، تحقیق و تنظیم احسان ابراهیمی - مجید حیدری فر، اسراء، قم، ۱۳۹۵ ش.
۱۷. حر عاملی، محمد بن حسن، *اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، اعلمی، بیروت، ۱۴۲۵ ق.
۱۸. حلّی، حسن بن سلیمان بن محمد، *مختصر البصائر*، محقق / مصحح: مظفر، مشتاق، مؤسسة النشر الإسلامی: قم، ۱۴۲۱ ق.
۱۹. _____، *وسائل الشیعه*، محقق گروه پژوهشی موسسه آل البيت، موسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹، قم.
۲۰. حلّی، حسن بن یوسف رجال، *خلاصه الاقوال*، دار الذخائر، قم سال انتشار: ۱۴۱۱ هجری قمری.
۲۱. خزاز رازی، علی بن محمد، *کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر*، محقق / مصحح: حسینی کوهکمری، عبد اللطیف، بیدار، قم، ۱۴۰۱ ق.
۲۲. خوبی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، مرکز نشر آثار شیعه، قم ۱۴۱۰ ق / ۱۳۶۹ ش.
۲۳. رخشاد، محمدحسین، *در محضر آیت الله بهجت*، موسسه فرهنگی سما، قم، ۱۳۸۸ ش.
۲۴. میرداماد، محمد باقر بن محمد، *الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة* (میرداماد)، دار الخلافة، قم، ۱۳۱۱ ق.
۲۵. سبحانی، جعفر و همکاران، *موسوعة طبقات الفقهاء*، موسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۸ ق.
۲۶. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، *العرف الوردی فی أخبار المهدي عجل الله فرجه*، محقق: موسوی، محمد کاظم، *المجمع العالمی للتقريب بین المذاهب الإسلامیة*، المعاویة الثقافية، مرکز التحقیقات و الدراسات العلمیة، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۲۷. شعیری، محمد بن محمد، *جامع الأخبار (لشعیری)*، مطبعة حیدریة، نجف، بی تا.
۲۸. شوشتری، محمد تقی، *قاموس الرجال*، ج ۲، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسین بقم المشرفه، قم، ۱۴۱۰ ق.
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۳۰. _____، *إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)*، اسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۹۰ق. سوم.
۳۱. طوسی، محمد بن الحسن، الغیبة، محقق / مصحح: تهرانی، عباد الله و ناصح، علی احمد دار المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۱ق.
۳۲. _____، *فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول (للطوسی) (ط - الحدیثة)*، محقق / مصحح: طباطبائی، عبدالعزیز، مکتبة المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ق.
۳۳. عرفان، امیر محسن، «باز شناسی مفضل بن عمر از راویان مهدوی»، فصلنامه علمی، پژوهشی، *انتظار موعود*، شماره ۲۸.
۳۴. علم الهدی، علی بن حسین، *المظنّع فی الغیبة*، محقق: حکیم، محمد علی، موسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، بیروت (لبنان)، ۱۴۱۹ق.
۳۵. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *الوافی*، کتابخانه امام أمير المؤمنين علی علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ق.
۳۶. کلباسی، ابوالهدی، *سماء المقال فی علم الرجال*، تحقیق سید محمد حسینی قزوینی، مؤسسه ولی العصر علیه السلام للدراسات الإسلامية، قم، ۱۴۱۹ق.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۴، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ق.
۳۸. مازندرانی، محمد بن اسماعیل حائری، *منتهی المقال فی أحوال الرجال*، مصحح: گروه پژوهش موسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۶ق.
۳۹. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی - الأصول و الروضة للمولی صالح المازندرانی*، محقق / مصحح: شعرانی، ابوالحسن، المکتبة الإسلامية، تهران، ۱۳۸۲ق.
۴۰. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال*، موسسه آل البيت الاحیاء التراث، قم، ۱۳۸۹ش.
۴۱. مجلسی، محمد باقر، *الوجیزه فی علم الرجال*، مصحح محمد کاظم رحمان ستایش، ناشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۲۰ق.
۴۲. _____، *رجعت*، ج ۲، دلیل ما، قم، ۱۳۸۶ش.
۴۳. _____، *بحار الأنوار*، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲، دار إحياء التراث العربي، بیروت، ۱۴۰۳.
۴۴. _____، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، ج ۲، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۴ق.

۴۵. موسوی همدانی سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۵، جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم ۱۳۷۴ ش.
۴۶. موسی، شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۶، موسسه پژوهشی رای پرداز چاپ اول، قم ۱۴۱۹.
۴۷. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ج ۶، مؤسسة النشر الاسلامی التابعه لجامعة المدرسین بقم المشرفه، قم، ۱۳۶۵ ش.
۴۸. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال (لابن الغضائری)، محقق / مصحح: حسینی، محمد رضا، دار الحدیث، قم، ۱۳۶۴ ش.